

کارگر سوسیالیست

فوریه ۱۹۹۸ - اسفند ۱۳۷۶

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال هشتم، دوره دوم

درس‌های قیام بهمن

در راه بیستمین سال انقلاب

مراد شیرین
نقد
صفحه ۵

«مکتب فرانکفورت»

حمید حمید
صفحه ۷

دمکراسی واقعی یعنی چه؟

پانه کک
صفحه ۹

- ترور در ایران صفحه ۱۱
- پیام «اتحادیه» به کومله صفحه ۱۴

بحران «اقتصادی» جامعه نهفته بود. همانطور که بحران سیاسی رژیم فعلی نیز ریشه در بحران اقتصادی آن دارد. کسب آزادی، دمکراسی و «عدالت اجتماعی» تنها با حل بحران اقتصادی تحقق پذیر است. حل بحران اقتصادی نیز با سرنگونی کامل رژیم سرمایه‌داری و گسست قاطع از مدار نفوذ سرمایه‌داری جهانی تحقق پذیر است. ●●●●● در صفحه ۲

نوزدهمین سالروز قیام بهمن ۱۳۵۷، در قیاس با سال‌های پیش، با وضعیت متفاوتی روبروست. مردم میلیونی با انتخاب رئیس جمهور، مبارزه «منفی» ای را علیه هیئت حاکم آغاز کردند. اما، هنوز چند ماه از انتخابات نگذشت که با مشاهده بی‌لیاقتی و بی‌عملی او، اعتراض‌ها و مقاومت‌های «مثبت» کارگران و زحمتکشان ایران ظاهر گشته‌اند.

کارگران، جوانان و زنان ایران به سرعت درک کرده‌اند که با جابجایی مهرها، در ماهیت رژیم تغییر کیفی ایجاد نمی‌گردد. درس‌های قیام بهمن به کارگران پیشرو نشان داد که حتی سرنگونی یک رژیم سرمایه‌داری (تاجدار) و جایگزینی آن با یک رژیم سرمایه‌داری (عمامه‌دار) نه تنها وضعیت را بهتر نمی‌کند که بدتر نیز می‌کند.

در قیام بهمن ماه پتانسیل انقلابی و «ضد استبدادی» مردم ایران، برای کسب آزادی و دمکراسی واقعی، توسط بخشی از سرمایه‌داران با همکاری نزدیک امپریالیزم و سازماندهی و رهبری آخوندها، در نطفه خفه شد. به علت نبود یک رهبری انقلابی کارگری، آغاز «قیام» با شکست «انقلاب» همراه گشت. سرمایه‌داران در موقعیت‌های سابق خود ابقا گشته و تنها شکل ظاهری رژیم تغییر کرد.

ریشه‌های بحران «سیاسی» رژیم شاه، اما در

آغاز اعتراض‌های نوین کارگری

انتخاب رئیس جمهور که قرار بود کلیه مسائل «حاد» جامعه را در اسرع وقت حل نماید و جامعه «مدنی» همراه با رفاه اقتصادی به ارمغان آورد، تاکنون به هیچیک از هدفهای خود نه تنها نایل نیامده که نزدیک نیز نشده است. نه «جامعه مدنی» ای در شرف وقوع است و نه مشکلات اقتصادی مردم روبه بهبود.

نخستین بودجه دوره خاتمی با مشکلات بسیاری مواجه شده است. مهم‌ترین محاسبه رژیم در مورد بهای نفت که بخش عمده بودجه سالانه را تشکیل می‌دهد، اشتباه از آب درآمد! ●●●●● در صفحه ۴

فازمانده



کارگری سوسیالیستی

شماره ۳

در باره «حزب کارگران ایران»

بخوانید و به دست

کارگران پیشروی ایران برسانید!

صفحه ۱۵

ارزیابی درس‌های قیام بهمن ماه

م. رازی

ریشه‌های بحران اقتصادی

در واقع از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه‌داری، بحران دائمی اجتماعی-گریبانگیر جامعه ایران گردید. این مسئله البته تنها ویژه ایران نبوده که شامل اکثر کشورهای واپس مانده می‌گردد. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می‌شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلای مالی حکومت‌های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیا‌های مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ‌های ایران - روس، مجبور به دریافت وام‌های کلان از سرمایه‌داران خارجی شده و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی به آنها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش رساندن مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه به بازرگانان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد.

سرنوشتی تزاریزم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش‌های منطقه دمید. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش‌ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت‌های مرکزی قوی مبادرت کرده تا از گسترش جنبش‌ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه رضاشاهی» بود.

در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضا شاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش‌هایی در ایران ایجاد گشت.

در زمان کوتاهی، جنبش‌های ملیت‌های ستمدیده گُرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی‌هایی نیز دست یافتند. جنبش کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافتند. اما، خیانت‌های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را به شکست انجامید. سیاست‌های سازشکارانه «حزب توده» نیز جنبش کارگری را به کج‌راه برده و اعتصاب‌ها و مبارزات کارگری را به شکست انجامیدند. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست‌روی‌های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ‌روی‌های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت‌هایی توده‌نی مردم ایران را مسدود نکرد، که «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفته و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیشتر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده‌نی را پراکنده ساخته و به مطالبات خود از طریق زده و بند با دربار و بندبازی بین دولت‌های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورهای عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده‌هایی که در سی تیر علیه سلطنت بپا خواسته بودند در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد، دوره تثبیت ارتجاع، در واقع نتیجه سیاست‌های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره پیشا قیام ۱۳۵۷، با قطعی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه‌داری دوره شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد گشتند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه‌داری بود. به سخن دیگر، بخش‌های موجود تولید صنعتی با محدودیت‌های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی‌یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کفش ملی، تیر آهن و غیره). تولید و سرمایه‌گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می‌رفت. بیکاری ازدیاد یافته و فقرای شهری ناراضی افزایش یافتند. ناتوانی دولت در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه زمینه عینی برای انقلاب فراهم آمد.

بحران رهبری جنبش

رهبری قیام بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد.

اول، در کل دوره اختناق بیست و چند ساله پس از کودتا، حکومت شاه به پراکنده نگه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن توفیق حاصل کرده بود. بر خلاف آنچه اپوزیسیون راست امروزه ادعا می‌کند، هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک‌ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه‌ها بر روی مخالفان مذهبی باز بود. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و اعدام‌ها توسط ساواک گشتند، اما اینها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود.

دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه‌داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست‌های رژیم شاه تبدیل شده بودند. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بوده و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی آخوندها این قشر بودند که مسایلشان توسط عوامفریبی‌های روحانیت مبنی بر «عدالت خواهی» و «دساوی طلبی» اسلامی و تظلم‌جویی شیعه بر آورده می‌شد.

سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده‌نی گشت. اما، مسبب اصلی استقرار و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کج‌روی‌ها در سیاست‌های «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران» بود. این دو سازمان که از اعتبار بسیاری میان جوانان و کارگران برخوردار بودند، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تعظیم در مقابل «روحانیت مبارز و مرفعی» فرود آوردند و کل نیروهای جوان «چپ» را فدا‌ی ندانم‌کاری سیاسی خود کردند. اولی با به ارث بردن سیاست‌های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضد امپریالیست» و «متحد طبقه کارگر معرفی کرد و دومی به عنوان یک سازمان خرده بورژوا در مقابل رژیم تمکین کرد.

صورت پذیرد، زیرا که در دوره اعتلای انقلابی نیروهایی که از پیش چنین سازماندهی را دیده باشند قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود.

خیانت بورژوازی

در هر انقلابی بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده‌ها نمایان می‌شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه‌داری دیگر، مجلس به جامعه «روحانیت» ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران (حتی طرفداران پرو پا قرص آخوندها) به ماهیت واقعی رژیم سرمایه‌داری پی بردند.

امروز نیز رژیم برای خروج از بحران عمیق سیاسی و اقتصادی با ظاهر نوینی خود را بزک کرده است. یکی از درس‌های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو نبایستی تحت «هیچ» وضعیتی به «هیچ» یک از گرایش‌های بورژوازی واپس‌گرا ایران اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان‌های توده‌های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

تزلزل خرده بورژوازی

گرایش‌های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان‌اند. این «گرایش» مابینی که به ظاهری آراسته و «رادیکال» پا بر عرصه جدل طبقاتی می‌گذارد، به سمت و سوی طبقه‌ای که قدرت بیشتری را در نهایت به چنگ می‌آورد، می‌رود.

تجربه قیام بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی، به علت نبود یک سازمان سراسری انقلابی، به نیروی «ضرب» ضد انقلاب تبدیل گشته و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت‌های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرها بتزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

ناپیگیری گرایش‌های «چپ»

قیام بهمن نشان داد که از سازمان‌های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یکدک کشیدن نام‌های «کمونیست»، «کارگر»، «خلق» و «فدایی» پا بر عرصه حیات سیاسی می‌گذارند، و گاهی نیز از «پایه» اجتماعی نیز بر خوردار شده و «شهید» نیز می‌دهند، نمی‌توان توقع داشت که پیگرانه و تا انتها بدون لغزش‌های «اساسی» در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایه اجتماعی» و اعطای «شهید» و «از خودگذشتگی»، گرچه قابل تقدیرند، اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی‌کند.

این گرایش‌ها تاثرش کامل از برنامه‌های ناروشن خرده بورژوایی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیششار انقلابی و پذیرش عملی برنامه سوسیالیسم انقلابی، به سیاست‌های زیگزاگ‌وار «چپ‌گرایانه» و «راست‌گرایانه»، همانطور که در درازای انقلاب اخیر بطور سیستماتیک انجام دادند، ادامه داده و نقش تعیین‌کننده و مؤثر در انقلاب آتی ایفا نخواهند کرد. ■ ۲۲ بهمن ۱۳۷۶

دست همان ساواکی‌های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه‌داران سپرده شد. درس‌های این شکست تاریخی چنگ‌گانه‌اند.



ضرورت تشکیل حزب پیششار انقلابی

گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام‌ها و انقلاب‌ها علیه حکومت‌های مستبد وجود داشته، اما بدون یک حزب انقلابی کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. قیام بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی‌نی بود. قیام توسط قشرهای ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه‌داری شاه سرنگون شد. اما، از آنجایی که سازماندهی متشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضد انقلابی دیگر، افتاد.

سرمایه‌داران و متحدان ملی و بین‌المللی‌شان برای به کج‌راه کشاندن انقلاب تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند. بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. این تشکیلات نیز تنها توسط یک «حزب پیششار انقلابی» امکان‌پذیر است. حزبی که طی دوره‌نی از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حد اقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

برای توفیق در انقلاب آتی چنین درسی بایستی توسط نیروهای چپ در نظر گرفته شود. در وضعیتی که نیروهای اپوزیسیون راست و میانه در جبهه رئیس جمهور رژیم قرار گرفته‌اند، وظیفه کلیه نیروهای سوسیالیست انقلابی تشکیل یک جبهه ضد سرمایه‌داری همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیششار انقلابی است. این تدارک بایستی از هم اکنون

برای نمونه، یکسال پس از قیام، در زمان انتخابات نخستین ریاست جمهوری رژیم، سازمان چریکهای فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رنوس «برنامه حداقل» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین نیز به فرمایش «فقیه اعظم»، کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه «متحدها» کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم‌کاری‌های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضد انقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. «چپ روی»‌های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست‌های اشتباه دوره اولیه آنها را خنثی کند و خود آنها نیز «فدایی» اشتباهات گذشته گشتند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در همکاری نزدیک با هیئت حاکم «ضد امپریالیست»! تأثیرات مخربی گذاشته و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش‌های طبقاتی در کدام سنگر قرار می‌گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه‌داری ایران را، آنها نیز پرداختند.

چنانچه در آن دوره، گرایش سوسیالیسم انقلابی (مارکسیسم انقلابی) از حداقلی از نیرو برخوردار بود و از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت کرده و رهبری مبارزات ضد استبدادی و ضد سرمایه‌داری را بدست گرفته و نقش تعیین‌کننده‌نی ایفا می‌کرد، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می‌کرد.

درس‌های قیام بهمن

نسل جوان ایران که اکنون پا بر عرصه مبارزات ضد «ولایت فقیه» برای کسب دمکراسی و آزادی، نهاده است، به زودی در خواهد یافت که ریشه تمام فلاکت‌ها، بیکاری‌ها، بی مسکنی‌ها و عدم آزادی و آسایش روحی و فکری، در نظام سرمایه‌داری واپس‌گرای ایران نهفته است. زنان و جوانان ایران به زودی در خواهند یافت که تفاوت کیفی‌نی بین مدافعان «جامه دینی» و «جامه مدنی» وجود نداشته، زیرا که هر دو اینها مدافع «یک» نظام اقتصادی‌اند.

اما، مهمتر از این تجارب عینی، درس‌های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می‌تواند راهگشایی مبارزات دوره آتی آنها باشد. در ارزیابی قیام بهمن تنها نمی‌توان به «قیام» و مبارزات «قهرمانانه» مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن قیام به ثمر نمی‌رسید. اما، مسئله اینجاست که آن قیام اعظم در مدت زمان کوتاه به شکست انجامید. رهبری قیام از دست کارگران، جوانان، ملیت‌ها ستمدیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به

بهای هر بشکه نفت در حدود ۳۴ درصد کاهش یافته است (بهای هر بشکه تا سطح ۱۳ دلار کاهش یافته است). رژیم در بودجه ۱۳۷۷ بهای هر بشکه نفت ۱۷/۵۱ دلار تعیین کرده بود. در نتیجه رژیم با کسری برابر با ۸ میلیارد ریال (معادل ۲/۶ میلیارد دلار بر اساس هر دلار ۳۰۰۰ ریال) مواجه است. رژیم برای جبران این اشتباه محاسباتی لایحه جدیدی تحت عنوان «اصلاح قانون بودجه ۱۳۷۶ اکل کشور»، ماه پیش، ارائه داد که در آن اعتبارات پیش‌بینی شده برای طرح‌های عمرانی عملاً نلغو و معادل آن برای تأمین هزینه‌های ضروری و نادات، های عهد، در نظر گرفته شده است.

این بندگان بازی‌های و ندانم‌کاری‌ها نمایانگر نبود یک ارزیابی صحیح از وضعیت جهانی و داخلی است. حتی در سطح صادرات غیر نفتی نیز وضعیت نامساعد است. بنا بر ادعای وزیر اقتصاد، محمد شریعتمداری: مجموع درآمد ارزی حاصل از صادرات غیر نفتی برای پنج‌ساله دوم طبق قانون ۲۵/۵ میلیارد دلار پیش‌بینی شده، در حال که در طول سه سال آغازین برنامه، تنها ۱۰ میلیارد در آمد ارزی از محل صادرات غیر نفتی عاید کشور شده است! (سخنرانی در مشهد، اول بهمن ۱۳۶۶)

در چنین وضعیت وخیمی است که رژیم برای جلوگیری از اعتراض‌های کارگران دست به «اصلاحات» زده است. از جمله تشکیل «حزب کارگران ایران» - ظاهراً به منظور مشکل کردن کارگران پیرامون مسائلشان! - و همچنین ارائه «دلیله» ای به مجلس، برای «قانونمند کردن روابط کار بین کارگران و کارفرمایان» در مورد نحوه پرداخت پاداش و عیدی. بنا بر اظهارات معاون روابط کار «وزارت کار»: «بر اساس این قانون رقم ثابتی برای پرداخت عیدی و پاداش نشده بلکه هر کارگر بر اساس میزان حقوق و مزد روزانه و کارکرد سالانه، پاداش و عیدی تعیین و پرداخت می‌شود... به هر یک از کارگران که ۱۲ ماه تمام کار کرده‌اند معادل ۶۰ روز آخرین مزد به آنها عیدی و پاداش پرداخت می‌شود.

(همشهری، ۱۶ بهمن ۱۳۷۶)

سرمدمداران رژیم خوب می‌دانند که در دوره پشاهان، فشار بر کارگران افزایش یافته و آنها را در مضیقه مالی قرار می‌دهد. هر سال در این زمان اعتراض‌های کارگری علیه اجحافات مدیران کارخانه به اوج خود می‌رسد. امسال برای پیش‌گیری اعتراض‌ها، رژیم به این طرح «نوپن» دست یافته است. اما، همین طرح نیز مسئله کارگران را حل نمی‌کند. زیرا، نخست اینکه کارگران ایران در واقع خواهان افزایش دستمزدها متناسب با ازدیاد تورم هستند و نه «صیدی» و «پاداش». صرف. چنانچه دستمزدها افزایش یابند، دیگر علتی برای رقابت بین کارگران کارخانه‌های مختلف برای پاداش عید بوجود نخواهد آمد. دوم اینکه، همین پاداش ناچیز نیز برای بسیاری از کارگران غیر عادلانه است، زیرا که طی چند سال گذشته اخراج‌ها از کارخانه‌ها شدت بی‌سابقه‌ای داشته است، و نسبت تعداد کارگران با سابقه، کمتر از سایر کارگران است. لایحه اخیر رژیم در واقع قصد تفرقه‌اندازی بین این دو بخش از کارگران را دارد. کارکنان دولتی تقدراً به این لایحه پاسخ منفی داده‌اند.

مطالبه اساسی کارگران هنوز افزایش دستمزدها متناسب
کنترل بر تولید و توزیع و باز کردن حساب‌های دخل و
خرج کارخانه‌هاست.

کارگران ایران پاسخ خود به رژیم را در مقابل

«اصلاحات» اخیر داده‌اند. دهها کارخانه در نقاط مختلف ایران در مقابل سیاست‌های رئیس‌جمهور دست به اعتصاب زده‌اند. تنها در ماه گذشته بیش از ۱۴۰۰ نفر از کارگران کارخانه ریسندگی بافت‌ناز اصفهان، ۲۰۰ کارگر کارخانه تجارت اصفهان، کارگران کارخانه قند پیروان شهر در آذربایجان غربی، کارگران کارخانه نساجی بهشهر، کارگران کارخانه فولاد کرج، ۱۰ هزار کارگر گروه صنعتی ملی کرج (کفش ملی)، صدها تن از نانوایان تهران و غیره، برای افزایش دستمزد، از دیاد بیمه یکاری و علیه اخراج‌ها، دست به اعتصاب زده‌اند. برخی از این اعتصاب‌ها هنوز ادامه دارند. همچنین تظاهرات و اعتراض‌های هزارها تن از دانشجویان خوابگاه تهران، دانشگاه تبریز، دانشگاه ملی سابق و غیره به رژیم سرکوب و دستگیری‌ها ادامه دارد.

کارگران ایران در خط مقدم جبهه ضد سرمایه‌داری
مبارزات خود را شدت داده و راه را برای تدارک سرنگونی
رژیم نشان می‌دهند. اما، اعتراض‌های توده‌ای به خودی خود
رژیم را سرنگون نخواهد کرد. کارگران پیشرو برای تدارک
سرنگونی رژیم نیاز به حزب پیشاز انقلابی خواهند داشت. ■

هینت مسولان
۲۶ بهمن ۱۳۷۶

۱۹۰ شهریور ۱۳۵۷: دولت شریف امامی رای اعتماد گرفت و در همین روز اعتصاب کارگران و کارکنان پالایشگاه تهران آغاز شد و به این ترتیب دامنه اعتصابات گسترش بیشتری یافت.

۱۹۰ مهر ۱۳۵۷: روزنامه های بزرگ و کثیر الانتشار یهیهان، اطلاعات، آیندگان و ینگام امروز و تعدادی از جلات، دست به به یک اعتصاب سیاسی زدند و خواستار رفع سانسور و دخالت و فشار دولت شدند.

۲۰ مهر ۱۳۵۷: زندانیان سیاسی که در بدترین شرایط حاکم بر مردم و در بحرانی ترین روزها علیه رژیم قیام کرده و بواسطه افکار انسانی شان به زندانهای قرون وسطایی رژیم افتاده بودند، در پی حرکت انقلابی مردم، دست به اعتصاب غذا زدند و با این عمل خود به دیگر اشرار ملت اعلام همدستی نمودند.

۲۲ مهر ۱۳۵۷: روزنامه های کشور پس از ۴ روز عتصاب، مجدداً آغاز به کار کردند و این در شرایطی بود که موفق شده بودند سانور ۷۲ ساله حاکم بر خودشان را از میان بردارند.

۴۰ آبان ۱۳۵۷: به دنبال تظاهرات و اعتصابات وسیع در سطح کشور، صدور گاز به شوروی قطع شد و بیش از ۱۰۰۰ نفر از زندانیان سیاسی از جمله «طالقانی» از زندان آزاد شدند.

۶۰ آبان ۱۳۵۷: از سوی دانشگاهیان، هفته همبستگی ملی اعلام شد و به دنبال آن هزاران نفر از مردم با برپایی اجتماعاتی، خواستار لغو حکومت نظامی، مجازات سبیلان کشتار مردم و انحلال گاردهای دانشگاهها و ازگشت کلیه تجرید شدگان و آزادی کلیه زندانیان سیاسی شدند.

۸ آبان ۱۳۵۷: کارگران و کارکنان صنعت نفت جنوب دست از کار کشیدند و به دنبال آن دولت با انتشار اعلامیه ای بر کناری «هرویز ثابتی» از اعضای سوئر ساواک و تنی چند از دیگر عناصر این سازمان را اعلام نمود.

• ۱۰ آبان ۱۳۵۷: کارکنان جامعه بانک مرکزی ایران، با انتشار اعلامیه ای اسامی ۱۷۸ تن از خارج کنندگان ارز را اعلام نمودند. در این لیست که بر اساس آن بیش از سه و نیم میلیارد تومان از سرمایه مردم توسط بلندپایگان و وابستگان خاندان سلطنت و قتی چند از امرای ارتش و سردمداران رژیم، به چشم می خورد.

در همین روز به مناسبت شب اول محرم، مردم روی پشت بامها رفتند و اعتراضات خود را نشان دادند. در تهران با شروع مقررات منع عبور و مرور، عده زیادی از مردم وارد خیابانها شدند دست به تظاهرات زدند. اجتماع و حرکت مردم در «سرچشمه» بیش از دیگر نقاط بود و نیروهای انتظامی در همین محل به مردم بی دفاع حمله بردند و بیش از ۲۰۰ تن از مردم را کشتند.

۰ ۲۸ آذر ۱۳۵۷: جامعه معلمان تهران ضمن انتشار بیانیه ای از کلیه آموزگاران و دانش آموزان خواستند تا از رفتن به کلاسهای درس خودداری کنند.

• ۲۹ آذر ۱۳۵۷: ۶۵ تن از اساتید دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به اعمال رژیم در دبیرخانه دانشگاه متحصن شدند.

۳۰ دی ۱۳۵۷: ازهاری برای فرار از استیضاح نمایندگان اقلیت مجلس، تعطیل زمستانی مجلس را اعلام کرد.

• ۴ دی ۱۳۵۷: در نتیجه موج انقلاب در ایران، در ۱۳ شهر ترکیه حکومت نظامی اعلام شد.

• ۵ دی ۱۳۵۷: استاد دکتر نجات الهی استاد دانشگاه
بلر تکنیک در حیوانات تظاهرات این روز شمد شد.

۶ دی ۱۳۵۷: در تظاهرات این روز که به مناسبت تشییع جنازه دکتر نجات الهی صورت گرفت، عده زیادی کشته و مجروح شدند.

• ۷ دی ۱۳۵۷: بحران کمبود نفت و بنزین در تهران بالا گرفت و مردم برای تهیه مواد سوختی، صفهای طولی مقابل پمپهای بنزین و جایگاههای فروش نفت بوجود آوردند.

۸۰ دی ماه ۱۳۵۷: خمینی که از موج انقلاب و قیام مسلحانه در هراس بود باززبان را برای مذاکره با کارگران نفت آبادان به آنجا فرستاد؛ تا طی برنامه ای آنان شروع به تولید نفت برای مصرف داخلی بکنند.

۰ ۹ دی ماه ۱۳۵۷: شاپور بختیار یکی از اعضای جبهه ملی ایران پیشنهاد تشکیل دولت غیر نظامی را پذیرفت.

• ۱۴ دی ۱۳۵۷: ارتشبد ازهاری و اویسی از تهران گریختند.

• ۱۶ دی ۱۳۵۷: پس از استعفای ازهراری و فرار وی از کشور، شایع، بختیار کابینه اش را معرفی کرد. در

همین روز اعتصاب ۶۲ روزه مطبوعات که بلافاصله پس از روی کار آمدن دولت آذهارى، صورت گرفته بود، پایان و برنامه ها دوباره شروع بکار کردند.

• ۲۴ ۱۳۵۷: شورای سلطنت به منظور فرار شاه تشکیل شد.

• ۲۵ دی ۱۳۵۷: در این روز دولت بختیار از مجلس
رای اعتماد گرفت.

• ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷: شاه خائن پس از قریب به ۳۷ سال دیکتاتوری و خیانت تز ایران فرار کرده و به مصر رفت با رفتن او، مردم در خیابانها به رقص و پایکوبی پرداختند و مجسمه هایش را در نقاط مختلف پائین کشیدند. در این روز خمینی (دروغگوی بزرگ) گفت: که کمونیستها حق آزادی و اظهار عقیده دارند.

• ۲۹ دی ۱۳۵۷: بزرگترین راهپیمائی سیاسی ایران با شرکت اکثریت گروههای سیاسی و طبقات مختلف مردم برگزار شد.

●●●●● بقیه در صفحه ۱۱

در راه بیستمین سال انقلاب

مراد شیرین

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ روزی است که در حافظه طبقه کارگر جهان به عنوان یکی از درخشان ترین روزهای تاریخ آن ثبت خواهد شد. در آن روز جنبشی ده میلیونی، جنبشی که یک ربع جمعیت کل ایران را در بر می گرفت، به اوج خود رسید و خاندان ننگین پهلوی را به زیاده دان تاریخ سپرد. قیام بهمن نمایانگر پیروزی مبارزات پی در پی طبقه کارگر و دیگر اقشار تحت استثمار و ستم ایران بر علیه سلطنت، اختناق، فقر و دیگر نابرابری های اجتماعی بود. و با در هم شکستن دستگاه سرکوب سرمایه داری روزنه برای پیشرفت و گسترش اقدامات ضد سرمایه داری نیز شکل گرفت و بدینسان قیام بهمن فصل جدیدی را در تاریخ مبارزات کارگران و زحمتکشان جهان باز کرد.

توده های تحت استثمار و ستم، که در رأس آنها طبقه کارگر - و به خصوص کارگران شرکت نفت - بود، بی باکانه در جلوی نیروهای استبدادی رژیم پوسیده محمد رضا پهلوی ایستادگی کرده و او را از کار بکنار کردند. ولی کارگران و توده های تحت استثمار و ستم خود را به این کفایت ندادند: کارگران در سطح گسترده ای به تصرف بخش عمده ای از بزرگترین کارخانجات دولتی و بخش خصوصی دست زدند و از طریق شوراها خود آغاز به کنترل تولید و حتی توزیع شدند؛ زنان برای دریافت حقوق مساوی تظاهرات کردند؛ اقلیت های ملی خود را مسلح کرده و برای حق تعیین سرنوشت خود مبارزه کردند؛ دهقانان فقیر املاک بزرگ را تصرف کردند و از طریق کمیته های مستقل روستایی خود شروع به تقسیم اراضی شدند؛ سربازان شوراها خود را سازمان داده و شروع به پاکسازی سران ارتش سابق شدند؛ بیکاران برای شغل و بیمه های اجتماعی مبارزه کردند؛ کمیته های محله برای رسیدگی به مسائل محلات تشکیل شدند؛ و دانشجویان امور اداری کل مؤسسات آموزشی را به دست گرفتند. این به وضوح فراگیرترین جنبش انقلابی ای است که پس از پایان دومین جنگ جهانی امپریالیستی در دنیا رخ داده است. ولی در عین حال سر انجام آن از تمامی آنها نیز بدتر بوده است. شکستی که نه فقط کلیه دست آوردهای دوران انقلابی را از بین برده است، بلکه اکثر آزادی های اجتماعی را که قبل از آن وجود داشت را نیز پس گرفته است - آزادی هایی که بدون آنها مبارزه کارگران و اقشار تحت استثمار و ستم بسیار محدود می شوند. اغراق نمی باشد اگر بگوییم که به زمان قبل از انقلاب مشروطه بر گشتیم و حتی جدایی دین از دولت به یکی از مسایل اصلی جامعه تبدیل شده است.

اما جنبش انقلابی نه فقط دچار شکستی فاجعه شد، بلکه برای مدتی طولانی «رهبری» جنبش هنوز از به وقوع پیوستن این شکست نا آگاه بود. و این «خواب خوس خیالی» اثرات منفی این شکست را به مراتب عمیق تر و پایدارتر کرد. پس چگونه می توانست این «رهبری» علایم روشن شکست را، که مثل روز روشن بود، نادیده گیرد؟ چگونه این «تئوریسین ها» و «روشنفکران» تابستان ۱۳۶۰ را به عنوان آنچه که بود درک نکردند؟ حال مسایل «پیچیده» ای مانند این که جنبش را برای تسخیر قدرت سازماندهی و رهبری کنند پیشکش!

برای درک دلیل عظیم بودن «چپ» ایران می بایست نگاهی اجمالی به وضعیت ایران و اقتصاد جهانی در چند سال قبل از بحران ۱۳۵۵-۵۷ بیاندازیم.

پیش شرط های وضعیت انقلابی

وضعیت انقلابی در ایران در سال ۱۳۵۷ حاصل وضعیت مشخص سرمایه داری ایران و رابطه آن با کل نظام جهانی سرمایه داری بود. ایران یک کشور سرمایه داری عقب افتاده بود که تحت غلبه امپریالیزم بود (و با وجود نزدیک به بیست سال «مبارزه ضد امپریالیستی» آخوندها هنوز هم هست). بحران نظام سرمایه داری، چه در ایران و یا در آمریکا، ژاپن یا آلمان، همیشه بر اساس اشباع تولید به وقوع پیوسته است و علانم آن به صورت کمبود مصرف، عدم تعادل بین بخش های مختلف صنایع و افت نرخ سود بروز می کنند. اشباع تولید به دلیل تضاد اصلی این نظام - تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید - صورت می گیرد. این تضاد، به عبارتی دیگر، تضاد بین از یک سو تولید انجاسی که می توانند نیازهای انسانی را بر طرف کنند، و از سوی دیگر، توسعه ارزش است و این تضادی است که در قلب نظام سرمایه داری، در درون هر کالایی (که هم ارزش مصرفی و هم ارزش

مبادله دارد) وجود دارد - تضادی که در همه کشورهای سرمایه داری پا برجاست.

پس از طولانی ترین دوران رشد اقتصادی در تاریخ خود سرمایه داری دچار اولین علایم بحران عمومی شد. دوران طولانی رشد بند از دومین جنگ جهانی امپریالیستی آنقدر چشمگیر بود که نه فقط عوامفریبان پروپاقرص بورژوازی، بلکه بخش قابل توجه ای از «چپ» نیز، مفاهیم بحران، رکود و افت اقتصاد سرمایه داری را بکنار گذاشتند. رکود عمومی سرمایه داری جهانی در ۱۹۷۳-۷۵ (۱۳۵۲-۵۴) به کلی به این خیالپردازی ها اتمام بخشد. با اینکه این رکود به هیچ وجه به عمق افت اقتصادی سال های ۱۹۲۹-۳۲ (۱۳۰۸-۱۱) نبود ولی به همه نشان داد که تضادهای نظام سرمایه داری هنوز پا برجا هستند و ما در طول بیست سال اخیر شاهد سه رکود عمومی نظام سرمایه داری جهانی بوده ایم. (۱) و پس از هر رکودی رشد اقتصادی در دوره توسعه ضعیفتر از دوره قبلی بوده است.

از آنجایی که اقتصاد ایران ده ها سال است که در اقتصاد جهانی ادغام شده همواره تحت اثرات مستقیم دوره های رکود و توسعه آن بوده است. بدین ترتیب، با اینکه وضعیت ویژه ای در ایران وجود داشته در عین حال ایران تاقت جدا بافته ای نبوده (و نیست). ریشه بحران اقتصادی در آن مشابه بحران های دیگر کشورهای سرمایه داری است. در تحلیل نهایی وضعیت ایران به موقعیت و نقش آن در اقتصاد جهانی ربط دارد و با به وقوع پیوستن بحران اقتصاد جهانی وضعیت کشوری مانند ایران متزلزل تر شد. بحران اقتصادی ۱۳۵۵-۵۷ در ایران نمایانگر بحران اقتصاد جهانی در شرایط متخاص ایران بود. به قول لنین «زنجیر» نظام امپریالیستی در «ضعیف ترین حلقه» می شکند و بحران اقتصادی منجر به وضعیت انقلابی شد.

به علاوه علایم «معمولی» تضاد اساسی سرمایه داری، سرمایه داری ایران (و دیگر کشورهایی که تحت غلبه امپریالیزم قرار دارند) علایمی ماورای علایمی که در کشورهای امپریالیستی وجود دارند بر دوش دارند. رشد سرمایه داری در ایران به نحوی بسیار سریع مناسبات اجتماعی و تکنیکی سنتی تولید را متلاشی کرد، ولی در عین حال، از ایجاد آتروناپو کاپیتالیستی به جای آنها عاجز ماند. این بود که ایران را به «ضعیف ترین حلقه» تبدیل کرد و دینامیک مشخص انقلاب ایران را بوجود آورد.

با در هم شکستن صنایع دستی سنتی و کشاورزی سنتی، سرمایه داری ایران لایه های عظیمی از تهیدستان شهری (مهاجران روستایی بیکار) و خرده بورژوازی به فلاکت رسیده را بوجود آورد. چنانکه در سال ۱۳۵۵ در تهران بیش از ۷۰۰۰۰۰ تهیدست، روستایی هایی که به دنبال کار به آنجا آمده بودند، وجود داشتند. و در اکثر شهرها این تهیدستان شهری (سابقاً روستایی) ۷۲۰۰۰ جمعیت را تشکیل می دادند. در کنار آنها بخش عظیمی از خرده بورژوازی، که بزرگترین قشر جامعه ایران را تشکیل می داد، به دلیل نوع مشخص رشد سرمایه داری ایران و ادغام آن در اقتصاد جهانی، فقیرتر و فقیرتر شده بود. با وجود اینکه این دو قشر نیروی عظیمی در وضعیت انقلابی تشکیل دادند، آنها در زمان حکومت شاه بسیار اتمیزه بوده و از دارایی چشم انداز اجتماعی مستقل خود محروم بودند. و به دلیل اینکه این دو قشر از سنت و سابقه مبارزه متشکل بر دور برنامه اجتماعی خود عاجز بودند فقط طبقه ای که این سنت و سابقه را داشت می توانست آنها را رهبری کند. در ایران، مانند هر کشور سرمایه داری، دو طبقه اصلی وجود دارند که این نقش را می توانند بازی کنند: بورژوازی یا پروتاریا. واضح است که در صورتی که رهبری انقلابی ای وجود می داشت می توانستند این دو قشر را به نیروی کمکی بزرگی برای طبقه کارگر تبدیل کنند. نبود حزب پیشگام پروتاریا منجر به این شد که ضد انقلاب توانست آنها را بسیج کرده و در سرکوب طبقه کارگر و کل جنبش انقلابی استفاده کند.

رهبری مناسب برای جنبش توده ای ایران چیزی جز رهبری انقلابی طبقه کارگر نمی توانست باشد. انقلاب صورت گرفت و «رهبری» و «پیشگام» از کل طبقه و توده های مبارز عقب تر بود. دلیل اصلی این عقب افتادگی «تئوریسین های ما» که هر آن به کارگر فخر کتاب هایی را خوانده بودند را می فروختند، دلیلی تاریخی و بین المللی دارد. البته با اینکه «رهبران» ما خود قربانیان این بحران شدند، این به آن معنی نیست که مواضع ائتلاف طبقاتی آنها و یا ریشه خرده بورژوازی آنها در این مورد اثری نداشت.

بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر

بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر ایران یک پدیده تاریخی و با ریشه ای بین المللی است آنچه که رخ داده است صرفاً بازتاب ملی بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی بود - و آن هم در وسط یک جنبش عظیم توده

ای که منجر به از دست دادن چنین فرصتی تاریخی شد! مفهوم بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر مفهومی است که مفهوم آن با مفهوم عصر امپریالیزم کاملاً گره خورده است. دورانی که سرمایه داری در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ وارد آن شد دوران امپریالیزم است. امپریالیزم دورانی است که نظام سرمایه داری دیگر رسالت تاریخی خود را از دست داده است و رو به انحطاط و احتضار می رود. سرمایه داری به جای رشد نیروهای مولده به عنوان سدی جلوی آنها پدید آمده است (البته، این به این معنی نیست که دیگر هیچ رشدی به صورت نمی گیرد، بلکه در مقایسه با آنچه در نظام بدی - سوسیالیزم - ممکن است).

دیگر سرمایه داری مانند دوران متمدنی خود (زمانی که فئودالیزم را در اروپا از بین برد) عمل نمی کند. برای ادامه رشد می بایست هر چقدر تمرکز و تراکم سرمایه را ازدیاد دهد (و انحصارات عظیمی را ایجاد کند)؛ می بایست سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی را در هم ادغام کند (و «سرمایه مالی» را ایجاد کند)؛ می بایست سرمایه صدور کند؛ می بایست اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه داران را ایجاد کرده و جهان را بین آنها تقسیم کند؛ و کل جهان را بین بزرگترین دول سرمایه داری تقسیم کند. در واقع سرمایه داری، به خاطر بقای خود، از فرم های سازماندهی تولید نظام بدی، سوسیالیزم، سعی می کند قرض گیرد - البته به طور مسخ شده و ارتجاعی! نکته اصلی این است که پیش شرط های مادی گذار به سوسیالیزم از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در مقیاس جهانی فراهم بوده اند. بدین دلیل این دوران را دوران انتقالی می نامیم - دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم (صرف نظر از فروپاشی دولت های بورژواکراتیک در اروپای شرقی و مرکزی).

بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی نیز مفهومی است که شکاف عظیم بین این آمادگی بسیار پیشرفته عنصر عینی، که به قول تروتسکی به «کندیدگی» رسیده است، را که در کنار نا آمادگی و غایب بودن عنصر ذهنی وجود دارد، را بیان می کند. عامل ذهنی، پروتاریای جهانی که به دور برنامه و رهبری انقلابی در حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی متشکل شده است، هنوز شکل نگرفته است. و هنوز متأسفانه راه دور و سختی را می بایست پی کنیم تا بتوانیم آن را ایجاد کنیم.

دلایل شکست جزو پدیده ای جدید، که یک مرتبه حاضر شد، نبودند. ضعف جنبش، نبود رهبری انقلابی - و به عبارتی دقیقتر، نبود حزب بلشویک-لنینیستی - در همان زمان قبل از انقلاب، در زمان اوج و یا زمانی که بعضی از «رهبران» استالینیستی دشان پر از انقلاب شعله می کشد بود، وجود داشت. در واقع اوج جنبش انقلابی عمیق بحران آن را به طور عریان نشان داد. ولی متأسفانه زمانی که بالاخره بعضی از این «رهبران» به این شکست و بحران عظیم جنبش کارگری پی بردند دیگر راه را برای بازنگشتی، عدم فعالیت و زفریزم خود هموار می کردند.

در راه انقلاب آتی

آری، هنوز راه طولانی و سختی را می بایست طی کنیم. ولی این به این معنی نیست که دیگر تسلیم وضعیت موجود شویم و از «سناریو سفید» و «سناریو سیاه» حرف بزنیم؛ و یا بگوئیم یک جمله ای از لنین پیدا کنیم که در گروه خود را برای مسلمانان ناراضی و پاسداران سر به سنگ خورده باز گشاییم؛ و یا با وجود تعداد چند صد نفری از مداخله در جنبش پرهیز کنیم. شاید نوزده سال دیگر برای گشایش انقلابی منتظر بمانیم، و شاید هم فقط نوزده روز. آنچه مهم است این است که در حال حاضر روزه ای - هر چقدر محدود و موقتی - برای مداخله باز شده است. در چنین موقعیتی ما همه می بایست از امکانات خود حداکثر استفاده را بداریم تا از این فرصت کاملاً استفاده کنیم. آنان که از امکاناتی اساسی، برای مثال ایستگاه رادیو خود، برخوردارند مسلماً کارشان از آنان که مجبورند خود را به سه دقیقه «رادیو اسرائیل» کفایت دهند مرتب تر خواهد بود.

کسانی که امروزه دیگر جنبش را رها کرده اند شاید به ما بگویند که «بی خود» و یا «زیادی» به «هیجان» آمده ایم و «حالا حالاها خبری پیش نمی آید». جواب ما به آنها این است که به احتمال زیاد این روزه بند از چند ماه - یعنی بعد از این که دو جناح بورژوازی اختلافات خود را حل کرده اند - بسته خواهد شد. ولی مسأله این است که ما باید این راه، که بهترین فرصت ما بعد از شکست تابستان ۱۳۶۰ است، برای پیشبرد جنبش کارگری استفاده کنیم. یک قدم به جلو باز ما را یک قدم به مقصد نزدیکتر می کند. آری، احتمال ایجاد وضعیت انقلابی در ایران در حال حاضر بسیار کم است. احتمال این امر را می بایست در واحدهای چند ساله شمرد. ولی این به آن

معنی نیست که دیگر چشم به آینده بسیار دور بدوزیم و از فرصتی که امروز جلوی چشم خود قرار دارد پرهیز کنیم. روش دیالکتیکی همچنان که مفهوم «لازم» را در خود می گنجاند، در عین حال مفهوم «تصادف» را نیز شامل می باشد. این که کارکرد نظام سرمایه داری بالاخره منجر به بحران و رکود اقتصادی می شود یک «لازم جوهری» است، نه این معنی که تا زمانی که جامعه سرمایه داری اساساً دگرگون نشود این بحران و رکود «لازماً» به وقوع می پردازد. با وجود این، «ظاهر تصادفی» بر مقطع زمانی و نوع مشخص بحران و رکود اثر خواهد گذاشت. (۲) وضعیت انقلابی خارج از اراده ما بوجود خواهد آمد - پیش بینی کی و چطورش دیگر از دست ما خارج است. دلیل این که بعضی از فعالین و «فعالین» فکر می کنند که «حالا حالاها خبری پیش نمی آید» این است که هنوز به سازماندهی مستقل طبقه کارگر برای تسخیر قدرت و اعمال دیکتاتوری خود اعتقاد ندارند. یعنی در اصل هنوز دلایل شکست انقلاب را هضم نکرده اند!

وضعیت اقتصادی در سال ۱۳۷۷

آنچه که مثل روز روشن است این است که بحران ساختاری سرمایه داری ایران نه فقط حل نشده است، بلکه در طول نوزده سال اخیر عمق و شدت بیشتری یافته است. با وجود تمام عوامفریبی های آخوندها، هنوز ۸۰٪ درآمد خارجی ایران از فروش نفت تأمین می شود. و بدینسان نوسان بهای نفت اثرات مستقیمی بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران دارد. بودجه سال ۱۳۷۷ بر اساس قیمت بشکه ای ۱۶/۵ دلار حساب شده است. (۳) از آنجایی که اکثر درآمد صدور نفت مخارج وزارتخانه ها را تأمین می کند کاهش بهای نفت فشار مستقیمی بر آنها وارد خواهد کرد. همچنین حجم صادرات دیگر (فروش و غیره) خود ۷۵٪ کاهش یافته است.

بخش دوم بودجه، که شامل ۲۶٪ آن است، بانک ها و صنایع دولتی را در بر می گیرد، و همه این واحدها به طور مرتب ضرر می کنند. سرمایه گذاری و تأمین مخارج جاری این بخش همیشه از طریق چاپ اسکناس برآورده می شود. (۴) جلوگیری از افت ریال به گره ای پیچیده تبدیل شده است که رژیم از باز کردن آن عاجز مانده است.

کل درآمد و مخارج سال ۱۳۷۷ قرار است که ۲۳۱۲۰۰ میلیارد ریال باشد، که از سال پیش ۲۲۰٪ ازدیاد یافته است. ولی کل درآمد خارجی ایران (نفت و دیگر صادرات) و تمامی درآمد داخلی (انواع و اقسام مالیات ها و غیره) صرفاً یک سوم این مقدار را تأمین می کنند.

تمامی ناشیکری ها، فساد و غیره مسایل اساسی بحران سرمایه داری ایران را تشدید داده اند. بهای این وضعیت را کارگران و توده های تحت استثمار می پردازند. نرخ تورم در حال حاضر حدود ۷۵۰٪ است (یعنی دو برابر رقم رسمی آن) و تعداد عظیمی از کارگران و کارکنان مجبور به اشتغال در دو یا چند جا هستند. در چارچوب چنین وضعیتی است که اعتصابات مختلف چند هفته اخیر صورت گرفته اند. و طبقه سرمایه دار ایران جوابی جز چاپ اسکناس و سرکوب بی رحمانه به این وضعیت ندارد. واضح است که این نوع اقدامات در درازمدت منجر به بحرانی عمیقتر و بالاخره وضعیت انقلابی خواهد شد.

پس با در نظر گرفتن درس های انقلاب ۱۳۵۷ و نگاهی به وضعیت کنونی ایران فقط به یک نتیجه می توانیم برسیم: هدف اصلی ما همانا همان است که از زمان نابودی «حزب کمونیست ایران» از سوی بورژوازی ضد انقلابی و ضد کارگری «اتحاد شوروی» بوده است. بیش از ۵۰ سال است که ایجاد حزب انقلابی پیشگام پروتاریا در ایران، به مثابه بخشی از حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی، مسئله اصلی جنبش کارگری ایران بوده است! و در حال حاضر بلشویک-لنینیست ها دو تکلیف کنکرت در جلوی خود دارند: اول، رساندن پروپاگاندای خود به ایران و دوم، صراحت بخشیدن به سلاح های تئوریک خود.

یادداشت ها

(۱) پس از ۱۹۷۳.۷۵ (۱۳۵۲.۵۴) در سال های ۱۹۸۰.۸۲ (۱۳۵۹.۶۱) و ۱۹۹۰.۹۳ (۱۳۶۹.۷۲) نیز رکود عمومی رخ داد. و با در نظر گرفتن بحران اقتصادی فعلی در ژاپن و کشورهای «بزرگ آسیایی» معلوم است که بحران بدی بسیار دور نخواهد بود.

(۲) برای مثال، صرف این که رشد کودکی امری «لازم» است به این معنی نیست که هیچ «تصادفی» سر رشد «لازم» را نمی تواند منحرف و یا حتی متوقف کند!

(۳) امروز این به ۱۴/۶۲۵ دلار رسیده است!

(۴) این نوع «رسیدگی» به وضعیت اقتصادی منجر به این شده است که نرخ مبادله دلار از ۲۰ ریال (در سال ۱۳۵۷) به ۴۶۳۰ ریال رسیده است!

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی*

حمید حمید

بخش دوم

I.1

یورگن هابرماس بدون تردید برجسته ترین نماینده از نسل متأخر «مکتب فرانکفورت» است. آنچه را او در جهت بازنگری در مبانی و سر مشقهای پایه ای «مکتب فرانکفورت» بعمل آورده است، می توان بنحو علی الاطلاق یکی از ویژگیهای اندیشه ای او در امر بازسازی و نقد میراثی تلقی کرد که با هورکهایمر آغاز گردید و از طریق آثار آدورنو و مارکوزه کمال یافت.

یورگن هابرماس در هیجده ژوئن ۱۹۲۹ در دوسلدورف متولد گردید، در آلمان سوسیال دموکراتیک بار آمد و تا سال ۱۹۵۰ وجهه ای که نمایی از شخصیتی رادیکال داشته باشد از خود بروز نداد. او تحت تأثیر آدورنو که مقام دستیارش را داشت اهمیت اناسی مارکس و فروید را برای سیاست و علوم اجتماعی کشف کرد و پس از آنکه به تدریس فلسفه در هایدلبرگ آغاز کرد (۱۹۶۱-۶۴) کرسی فلسفه و جامعه شناسی در دانشگاه فرانکفورت را نیز اشغال کرد و در سال ۱۹۷۲ به انستیتیوی ماکس پلانک در شهر اشترازبرگ منتقل گردید. او علیرغم تمایلاتی که به «مکتب فرانکفورت» داشت، اندیشه های خود را در چهارچوبی متحول ساخت که بنحو بارزی با افکار نمایندگان برجسته ای آن مکتب، یعنی آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه متفاوت بود. برای نمونه در حالیکه آدورنو بر این باور بود که هیچ شالوده ای نهایی برای دانش و ارزشها وجود ندارد، هابرماس از باوری بدفاع برخاست که ضمن آن تدارک اندیشه های میزنگذارانه ای را برای «نگرش انتقادی» امکان پذیر می ساخت. او ضمن چنان باوری به بازسازی نظراتی اساسی چون جدایی ناپذیری حقیقت و فضیلت، واقعیات و ارزشها و نگرش و اعمال، که ریشه هایشان در فلسفه ی کلاسیک آلمان قرار داشت، پرداخت. آنچه را که او در این جهت هدف غایی خود قرار داده بود، ایجاد چهارچوبی بود که در درون آن رویکردهای معارضی از علوم اجتماعی نظیر نقد ایدئولوژی، نگرش عمل، تحلیل نظامات اجتماعی و نگرش تکاملی بهم آمده بودند. الزاماتی که صورتبندی مجدد «نگرش انتقادی» را برای هابرماس ضروری می ساخت عموماً از روند تاریخی قرن بیستم ناشی می شد. انحراف انقلاب روسیه به جانب استالین گرایی و مدیریت اجتماعی تکنوکراتیک، شکست انقلابات توده ای در غرب و فقدان آگاهی طبقاتی در پروتاریای انقلابی، سقوط نگرش مارکسیستی در علم عین ماب لنین گرایی، بیاور او جنبه ها و ویژگیهای این روزگار تلقی می شدند. علاوه بر اینها او بر این باور است که جامعه ی سرمایه داری به تغییرات اساسی ای نایل آمده است. مداخله ی دولت در امور اجتماعی، رشد یافته است، سرمایه داری بنحو روزافزونی سازمان یافته می شود و عقل ابزاری و دیوان سالاری عرصه ی عمومی و انواع گرایشهای بحرانی، مشروعیت نظم اجتماعی و سیاسی را تهدید می کنند. هابرماس در تلاش برای برخورد با این موارد، سمتگیری نگرشی ای را بسط داده است که ضمن آن عملاً با انواع وسیعی از رشته های علوم اجتماعی و انسانی درگیر شده است. از آن میان آنچه را که می توان یکی از سهم های عمده ی او در کار نگرشی و تحلیلی تلقی کرد، اعمال پژوهش تاریخی در مورد شکلبندی و پیرشیدگی عرصه ی عمومی

(۱۹۶۲)، بررسی علوم جدید و تکنولوژی در جوامع سرمایه داری (۱۹۶۸)، تدارک چهارچوبی فلسفی برای «نگرش انتقادی» (۱۹۶۳-۶۸)، بسط نگرش عمل (۱۹۸۱)، تحلیل الگوهای بحران در جوامع سرمایه داری (۱۹۷۳)، بازسازی نگرش تکاملی اجتماعی (۱۹۷۶) و بالاخره طرح مقوله عقلی سازی و رهایی است.

I.2

چنانچه بگوئیم تادر همین آغاز نوعی جمع بندی مقدماتی از روح اندیشه ی هابرماس بعمل آوریم، در اینصورت می توان به اجمال رشته ی اصلی تفکر او را در سراسر آثارش در اندیشه ی ضرورت ایجاد پیوند میان علوم اجتماعی و آرمانهای رهایی انسان جستجو کرد. وی در نقدهایش علیه اثباتگرایی یا مذهب تحصلی، این نگرش رایج در علوم اجتماعی را بازتاب فکری سلطه و شیء گشتگی تلقی کرد و به همین اعتبار آن را از موانع عمده ی رهایی اجتماعی دانست. وی علایق عملی انسان به درک روابط تفاهمی و بین ذهنی (intersubjective) را مبنای حوزه ی شناخت تاویلی دانست و بر همین اساس از دو خط عقلانیت در تمدن، یعنی عقلانیت ابزاری و عقلانیت فرهنگی سخن گفت. قول عامی بر این است که نظریه ی هابرماس بطور کلی به بازسازی نظریات مارکس، ماکس وبر و مکتب فرانکفورت مبتنی بوده است. او ضمن نقد بر مارکس و تلاش در جهت بازسازی اندیشه های او و وبر و مکتب فرانکفورت، در مقابل مفهوم عقلانیت ابزاری، اندیشه ی فرایند رهایی بخش عقل ارتباطی را عنوان کرد و بدین ترتیب به مفهوم «وضعیت کلامی آرمانی» دست یافت که در آن باور او توانایی های ارتباطی و کلامی لازم برای ایجاد جهانی عقلانی تحقق می یابد.^(۱) در همین راستاست که او تصریح می کند، فرآیندهای شناخت مبتنی بر الگوهای کلام و روابط تفاهمی و ارتباط ذهنی روزانه ی آدمیان هستند. چنین رویکردی مالا هابرماس را به این عقیده راهبر می شود که مبنایی برای وجودشناسی جهانی کاملاً خارجی که شناخت را بصورت کاملاً عینی ایجاد کند وجود ندارد. هابرماس با طرح این رای بطور جدی علیه نگرش «تطابق» حقیقت قرار گرفت و این باور را که هر حکمی لزوماً منطبق با مایه ازیابی در جهان خارج است مورد انکار قرار داد. تلاش من در این بخش مشروط این نکته است که موضوع هابرماس را در ارتباط با مشاجرات فلسفی با مخالفین عمده اش، یعنی تحصلی مذهبیان و مارکسیستها تحلیل کنیم. ابتدا بگویم که هابرماس اساساً اصطلاح اثباتگرایی (تحصلی گرایی) را به معنایی وسیع و به مثابه فلسفه ای که تن به نقد از خود نمی دهد بکار می برد و مارکسیسم را نیز در همین طبقه بندی قرار می دهد. اما من به منظور سامان منطقی بخشیدن به تحلیلی که از اندیشه ی او بعمل می آورم بین آن فلاسفه و جامعه شناسان اثباتگرایی آلمان فدرال که با نگرش هابرماس مخالفت ورزیدند ولی در عین حال از ادامه و مشروعیت سرمایه داری حمایت بعمل می آوردند و مارکسیستهایی که هم با نگرش هابرماس سرخلاف دارند و هم به نگرش انقلابی در ارتباط با امحاء سرمایه داری قائل اند تمایز قائل خواهیم شد و به همین اعتبار است که نقد من نه تنها به خود هابرماس بلکه به مخالفین اثباتگرایی و البته معروض سرخست او نیکلاس لومان (N. Luhmann) در حوزه ی

«نگرش سیستمی» نیز متوجه است. با چنین سمتگیری، پس از بحث درباره ی منابع تاریخی و فلسفی نگرش هابرماس و مسئله ی عقلانیت به مثابه شالوده ای برای فهم آثار او، به چگونگی عدم توافقی او با کسانی چون هلموت شلسکی (H. Schelsky)، هانس آلبرت (H. Albert) و نیکلاس لومان خواهیم پرداخت. لازم به توضیح است که در زمینه ی چنین مناظراتی که ضمن آنها عقلانیت به مثابه امری در جهت تثبیت و اصلاح جامعه ی سرمایه داری موجود تعبیر شده است، من خصلت اجتماعی و سیاسی نگرشهای عقلی سازی را مطمح نظر قرار خواهم داد و در بخش پیاپی، نقد هابرماس بر مارکسیسم بعنوان شکلی از عقل گرایی و رهایی جامعه را مورد بررسی قرار خواهم داد و در پی افشای کوتاهیها و کژیهای آن خواهم کوشید. عمده ترین موضع من در این تحلیل تاکید بر این نکته است که مقولات بنیانی هابرماس، یعنی «کار» و «کنش متقابل» مشخصی کامل عدم درک او از نگرش مارکس است و علاوه بر این تصریح این مهم است که مفهوم خود هابرماس از عقلی سازی و رهایی بخوبی نشان دهنده ی این واقعیت است که چنین مفهومی جز تکرار جنبه های ایده آلیستی ایدئولوژی روشنگری بورژوازی ماقبل مارکس نیست. مارکس ضمن تحلیل مفهوم جامعه ی مدنی بر این نکته پای می نهد که جامعه ی مدنی را نه بعنوان مقوله ای دارای وحدت بلکه به مثابه پدیده ای تعارض آمیز و مرکب از طبقاتی در نظر می گیرد که ضرورتاً با یکدیگر در کشمکش اند. بنابراین انکار عمومی بنحوی که در حوزه ی عمومی بورژوازی تجلی می یابد چیزی بیش از آگاهی کاذب نیست.

II

برای مطالعه فلسفه ی اجتماعی هابرماس بیش از هر چیز ضروری است تا الگوی تاریخی-اجتماعی ای را که در شالوده نظریات او وجود دارد دریافت. این الگو در واقع شکل بنگاهی سرمایه داری و سیستم موسسات و ایدئولوژی وابسته به آن است. هابرماس در «تغییر شکل ساختاری عرصه ی عمومی: تحقیقی در مقوله ی جامعه ی بورژوازی» که در سال ۱۹۷۱ انتشار داد، کانون توجه خود را به موسسه ی بورژوازی عرصه ی عمومی و چگونگی ایجاد آن در دوران لیبرالیسم، یعنی سرمایه داری متقدم معطوف ساخت. بنظر هابرماس، بنا بر آنچه که او در اثر نامبرده اش عنوان کرد، طی دوران لیبرالیسم، اندیشه ی ارتباط آزاد از سلطه به مثابه الگوی کنش متقابل انسانی نوید داده شد. وضعیت سیاسی-اقتصادی دوران غیر بستگاهی و امکانات فعالیت فردی و مشارکت در حیات اجتماعی، بیاور هابرماس مجموعه ی شرایطی را که برای تحقق این شکل مطلوب روابط انسانی ضروری است ایجاد

Rich Roderick; Habermas and the -۱

Foundation of Critical Theory.

و همچنین:

رابرت هولاب؛ یورگن هابرماس: نقد در حوزه ی عمومی.

ترجمه ی دکتر حسین بشیریه. نشر نی، تهران ۱۳۵۷.

کرده بود. اما باور او به همان نسبت که نظم و نسق یابی اجتماعی، طی آن دوران از تحول سرمایه داری به تحقق این ایده آل ها نزدیک می شود ایده آل های اجتماعی لیبرالیسم چیزی بیش از آگاهی کاذب باید تلقی شوند. (۳) هابرماس حوزه های عمومی بورژوازی را شکل ایدئولوژی به شیوه ای فاکتوآبادانه از حدود وضع موجود فراتر می رود. ریشه این نوسان فکری میان برداشت میزاندازانه و توصیف تاریخی را باید در تضادی جست که ناشی از وابستگی هابرماس به دو سنت متفاوت در اندیشه ی سیاسی است. هابرماس در این باب پایبند نقد جامعه ی قرن بیستمی در اندیشه ی پیشروان خود و مکتب فرانکفورت بود. این نقد که به وجه شدید و بدبینانه ای در «دیالکتیک روشنگری» اثر آدورنو و هورکهایمر عرضه شده بود بیان این مطلب بود که فرهنگ توده ای و عقلانیت ابزاری تا بدان حد پایه ی عرصه ی زندگی سیاسی را تسخیر کرده اند که هیچ نقطه ای اتکایی برای عمل مخالفت آمیز موثر باقی نگذاشته اند.

هابرماس در اینجا ستیزه گری طبقاتی بر اساس شکاف بین ایده آل های ادعا شده و میراثها و واقعیت سرمایه داری را نادیده می گرفت. او به این باور ماركسی توجه نداشت که اساسا حوزه ی عمومی عرصه ی منازعه است و تصور گفتگوی آزاد و نامحدود منطقی است که ایدئولوژی بورژوازیی ساخته و پرداخته است. زیرا که چنین تصویری در تعارض با واقعیت تجربی حوزه ی عمومی در جوامع سرمایه داری قرار دارد. هابرماس علت تضاد را بی ریخت شدن مقتضیات متحول جامعه ی سرمایه داری بورژوازیی توصیف می کرد و به بیانی عام موضع او را در این باره بخوبی می توان بعنوان سمتگیری بسوی اصلاحگرایی بورژوازیی که در علقای سیاسی - اقتصادی اش دموکراتیک و در مفاهیم و ایده آل های رهایی بخش اش لیبرال است مشخص کرد. در عین حال این نکته نیز روشن است که علقای دموکراتیک هابرماس تا بدانجا که با مضمونی روشنگرانه - ایده آلیستی آکنده است واجد محدودیتهای معینی است.

آموزه های گوناگونی نظیر تگرش «بازیه ای و یکنشانین، روایتکاو ی فروریدی، هرمنوتیک، فلسفه ی نقدی هورکهایمر، آدورنو و ماركوزه، بر موضع فلسفی هابرماس قویا موثر افتاده اند، اما بمنظور متمایز ساختن منشا کلیدی فلسفه ی اجتماعی او ضروری است تا بویژه تاثیرات نوکانتی و نوهگلی و بخصوص وابستگیهای او به ماکس وبر را مورد توجه قرار داد. اگرچه تحلیل جامعه این تاثیرات فضای مناسبی را می طلبد، مع الوصف بی ثمر نمی دانم که در این فرصت به اجمال به آنچه او از کانت، هگل و ماکس وبر گرفته است اشاره کنم. (۳) هابرماس بطور کلی در تاکید بر استعداد عقلی انسان و طرح وضعیتهای ایده آل، تقابل واقعیت، رویکرد استعلایی، ثنویت و عمل مصلحتی از کانت تبعیت می کند. او تصریح می کند که خطر روزافزون گسترش الزامات تکنوکراتیک، مستلزم بازگشت به تقسیم کلاسیک «عمل» و «تکنیک» است. هابرماس اگر در پی جویی اش برای منابع این تقسیم، سنت تفکر عملی را با احیاء آثار هگل بازسازی می کند، اما در تبیین اش از مفهوم «تمامیت اخلاقی» و مبارزه برای شناسایی «خود» به الگوی کانتی حل فنی مسایل جامعه ناظر است. او در همین زمینه است که می نویسد: کنش متقابل به اعمال اندیشیده های برابر، با خواسته های خودجوش و خودکفا تقسیم می شود. عمل اخلاقی بنا بر شعارهای طبقه بندی شده ی منطقی، به گفتگو و گفت و شنود که در ماهیت موبد امحاء اخلاق است نیاز ندارد. هابرماس در این امر مشابهتی با آن چیزی می بیند که آن را عمل استراتژیک می خواند. کانت نیز فعالیت مصلحتی از همین نوع را بر پایه ی تاریخ فرهنگ قرار

می دهد. بنا به رای او، فرهنگ بنحو عینی، مدیریت فنی طبیعت و تحقق عمل صلاح اندیشان، ناظر بر قواعد فنی است. چنین رویه ای در عرصه ی عمل ابزاری بکار برده شد و سپس، اگر چه ارتباط بین ذهنی افراد را پیش فرض گرفت، معهدا از اساس تک گویی صرف بود. بنابراین تحول کنش متقابل به «کار» یا اخذ کار از کنش متقابل امکان پذیر نظر نمی آمد. این رویکرد کانتی که وسایل را از اهداف جدا می سازد و بر شالوده ی عمل ابزاری، فنی و استراتژیک از یکسو و کنش متقابل نمادی و گفتگویی از سوی دیگر قرار دارد، نمونه ی روشنی از گرایش هابرماس به ادامه ی جنبه های ثنوی اندیشه ی کانت است. نکته ی اضافی دیگری که در باب تاثیر کانت بر هابرماس باید یاد آوری کنم رویکرد استعلایی کانت در کشف این مطلب که یک شیء برای آنچه وجود داشته باشد باید شبیه چه چیزی باشد مربوط است. این رویکرد کانت از لحاظ هابرماس بسیار جدی تلقی شد. او در این باب استدلال می کند که امکانات دستیابی به یک درک و نیل به توافق از طریق گفتگو با این واقعیت مفروض قرار می گیرد که ما با یکدیگر در ارتباط هستیم و نیازی به توضیح ندارد که این باور که در شالوده ی تگرش روشنگری و رهایی هابرماس قرار دارد بازتاب تمایل نوکانتی اوست. واقعیت اینکه بعد استعلایی در پروژه ی هابرماس و تلاش او برای بکارگیری سنت کانتی با روایتی دیگر در بخشهای عمده ای از برنامه ی تگرشی از هویداست. تگرشهای او در باب عمل گرایی کلی و صلاحیت ارتباطی که خود به بروز مسئله ی شرایط امکان درک و ارتباط انجامید در پیوند مستقیم با پرسش مرکزی کانت در ارتباط با شرایط امکان دانش تجربه ی انسانی قرار دارد. جز این توضیح هابرماس از امکان دانش و عمل نیز در خط چنین ارتباطی است. استدلال هابرماس در مورد «وضعیت ایده آل کلام»، بر شرایط صوری و کلی برای همه ی اعمال کلامی بر شیوه ی استدلالی کانتی مبتنی است. از میان موارد تاثیر پذیری هابرماس از کانت شاید بتوان تقسیم بندی کانت بین علم، اخلاق و هنر را مهمترین آنها تلقی کرد؛ و این نکته ای است که بسیاری از شارحان نظری هابرماس به آن توجه نکرده اند. (۴) اثر پذیریهای جدی از کانت مانع از این واقعیت نگشته است که ما جای بریدیگیهای بین اندیشه ی هابرماس و کانت بیابیم، اما زمانی که ما چرا به هگل مربوط می شود این اثر پذیری روالی دیگر بخود می گیرد.

هابرماس در مجموعه ی آثار هگل به نوشته های اولیه او با اهمیتی چشمگیر می تگرد. دو جنبه از فلسفه ی دوره ی بنای هگل، یعنی نظریه ی او در باب جامعه به مثابه یک «تمامیت اخلاقی»، و تگرش کثرت گرایی هگل در باب «واسطه ها» از لحاظ او واجد ارزشی نمایانند. ناظر بر چنین ارزشگذاری است که او اندیشه ی وحدت اخلاقی جامعه را از هگل اخذ می کند، زیرا که شدت ستیزه گرایی اجتماعی در جامعه ی بورژوازیی معاصر به او مجال آن را نمی دهد تا بنحو موجبی بر پایه ی آن، روابط بین ذهنی را که می توانند توسط اصل اخلاقی که در هگل از شرایط اخلاقی موبدات متقابل تخلف نمی کنند هدایت شوند بازسازی کند. هابرماس طی یحرائیهای اجتماعی و سیاسی دهه های ۹۰ بر این باور تاکید نهاد که این الگوی هگلی برای توضیح اوضاع سرمایه داری متاخر مناسب نیست. (۵) معهدا در کتاب خود «تگرش جامعه یا تکنولوژی اجتماعی» (۱۹۷۰) تصریح کرد که کلیه درک روند ارتباط بین افراد اجتماعی را باید در دیالکتیک مفهوم اخلاقی هگل یافت. در تگرش عمل در پی اثبات مفهوم هگلی وحدت اخلاقی و نهادی شدن روابط اجتماعی بر اساس آن برآمد و نوشت «اگر... در سطح افقی که بر آن دو طرف مقابل با یکدیگر برخورد می کنند (یکی در نقش روشنگر و دیگری جوینده ی

روشنگر درباره ی خود) از گمراهی یکی دیگری اثر نمی پذیرد، وحدت زمینه ی حیاتی باید بنحو نهادی از سوی هر دو طرف تأمین شود، به این معنی که «هر دو» بنحو برابر از خطاها و عوالب چنین خطاهایی رنج می برند. این الگویی است که هگل در چهارچوب مفهوم اخلاقی خود که موضوع علیت سرنوشت است پروراند. (۶) این امر روشن می کند که هابرماس به مفهوم سرنوشت به این دلیل توسل جست تا تمامیت اخلاقی را زمانیکه از هم گسته است باز دیگر بر قرار سازد. با توجه به کیفیت غیر تاریخی و رازواری سرنوشت به مثابه میانجی بین نیروها متخاصم و بهره برداری از مفهوم تقدیر توسط نازیسم، بسیار شگفت آور است که هابرماس به آن بعنوان یک الگوی میانجی توسل می جوید. تاکید هابرماس بر ضرورت تمامیت اخلاقی، در شالوده ی تمامی فلسفه ی سیاسی او قرار دارد. اندیشه ی وجود ماقبلی یک علقه ی مشترک در روشنگری و رهایی، نکته ای که من جدا به تفصیل به آن خواهم پرداخت، تمامیت اخلاقی و ابتناء بر آن سازگاری سیاسی و عقلی سازی جامعه را ممکن می سازد. ادامه دارد

بخش اول این مقاله در شماره های پیشین «کارگر سوسیالیست» درج گردید. بخش دوم در ۱۵ فوریه ۱۹۹۷ نگاشته شده که نخستین بار در «نقد» شماره ۲۱ انتشار یافت.

۲- J. Habermas; Structural

Transformation of Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society, trans. Thomas Burger, MIT Press, Cambridge, Mass. 1989, p.110.

۳- تاثیرات هگلی بر اندیشه هابرماس را من طی مقاله ای به تفصیل مورد بحث قرار داده ام که در آینده منتشر خواهم ساخت. برای نفوذهای کانتی و وبری مراجعه شود به Rick Roderick مرجع شماره ۱. برای تاثیر یا همانندی آراء گرامشی بر مکتب فرانکفورت دیده شود:

Renate Holub, The Critique of Domination: The Origin and Development of Critical Theory, New York 1973.

و همچنین Kortian; Metacritique

۴- برای توضیح کافی از این مطلب دیده شود:

Trent Schroyer, The Critiques of Domination: The Origin and Development of Critical Theory, New York 1973.

۵- J. Habermas, Towards a Rational Society, Boston, Beacon 1971, p.110.

۶- J. Habermas, Theory and Practice, Boston, Beacon 1973, pp.28-9.

دموکراسی واقعی

یعنی چه؟

پایه کک

دموکراسی شکل طبیعی سازمان در جماعات بشری ابتدائی بوده است. در این گونه جماعات، همه اعضای قبیله، در گردهماییهای عمومی، درباره فعالیتهای مشترک خویش، شخصا و یا حقوق کاملا برابر، تصمیم می گرفتند. در نخستین مراحل توسعه بورژوازی، در شهرهای یونان قدیم یا در شهرهای ایتالیا و فلاندر، در قرون وسطی، نیز به همین گونه عمل می شد. این نوع دموکراسی مبتنی بر یک دریافت نظری از برابری حقوقی همه افراد بشر نبود بلکه پاسخی بود به یک نیاز عملی نظام اقتصادی از این رو، در جماعات صنفی، وردهای استادکاران، یا در شهرهای یونان قدیم، بردگان، هرگز در این نوع دموکراسی مشارکت نداشتند. معمولا میزان نفوذ در گردهماییها با شوراها عمومی، بستگی به میزان ثروت داشت. دموکراسی در واقع شکل همکاری و خودگردانی مابین تولیدکنندگان آزاد و برابر بود که هر یک از آنان وسائل تولیدی، زمین، کارگاه یا مغازه، و ابزارهای کار خودش را دارا بود. در آتن برای رسیدگی به امور عمومی مجامع عمومی شهروندان بطور منظم تشکیل می شد در حالی که وظایف اداری به عهده گروه هایی نهاده می شد که کار خود را به تناوب و در دوره یی محدود انجام می دادند. در شهرهای قرون وسطایی اروپا، پشه ورن صنف هایی داشتند و در مواردی که حکومت شهرها در دست خاندان های اشرافی نبود توسط روسای همین صنفها اداره می شد. در اواخر قرون وسطی هنگامی که قدرت مزدوران نظامی شاهزادگان و امرا بر قدرت شهروندان مسلح چریبد، آزادی شهرها و دموکراسی موجود در آنها نیز از میان رفت.

بالا گرفتن کار سرمایه داری آغاز دوران دموکراسی بورژوازی بود. در این دوران، هر چند دموکراسی عملا بی درنگ تحقق نیافت، اما شرائط بنیادی آن فراهم آمد. در نظام سرمایه داری، همه افراد بشر در حکم تولیدکنندگان مستقل کالا هستند که همه در مورد فروش کالای خود، به هر نحوی که بخواهند، دارای حق و آزادی برابرند. کارگران فاقد مالکیت مادی نیز در واقع مالکان آزاد نیروی کار خویش اند. انقلاب هایی که امتیازات فئودالی را نابود کردند بشر آزادی، برابری و حق مالکیت شدند. از آنجا که نبرد بر ضد فئودالیته مستلزم کاربرد هماهنگ نیروی تمامی شهروندان بود، قوانین اساسی ناشی از این انقلابها خلعتی عمیقاً دموکراتیک داشت. اما قوانینی که عملا به کاربرد شد در حقیقت کاملا متفاوت بود. سرمایه داران صنعتی که در آن روزگار نه تعدادشان چندان زیاد بود و نه قدرتی چندان مهم داشتند، از آن بیمناک بودند که مبادا طبقات پایین جامعه، که در زیر فشار رقابت و بهره کشی قرار داشتند، بتوانند سرانجام مهار نظم قانونی جدید را در دست گیرند. از این رو این طبقات از حق رای دادن محروم شدند. به همین دلیل بود که به دست آوردن دموکراسی سیاسی هدف و برنامه عمل سیاسی طبقات پایین جامعه در سراسر قرن نوزدهم شد. این طبقات دریافته بودند که از طریق انتخابات عمومی قادر خواهند بود قدرت حکومتی را به دست آرند و بدین سان خواهند توانست نظام سرمایه داری را مهار کرده، سرانجام نابودش کنند. ظاهر قضیه هم این است که این نوع مبارزه در راه دموکراسی کاملا موفق بوده است. حق رای دادن اندک اندک گسترش یافت سرانجام، حق مذکور در همه کشورها، برای همه اعضای جامعه از زن و مرد، حتا در مورد انتخاب شدن برای مجالس شورای ملی، به رسمیت شناخته شد. به همین دلیل است که دوران ما دوران دموکراسی نامیده شده

است. امروزه دیگر روشن است که دموکراسی نه تنها خطر یا سرچشمه ضعف سرمایه داری نیست بلکه یکی از توانمندی های آن است. سرمایه داری حساسی مستقر شده است. طبقه یی پر شمار از ثروتمندانی که اهل صنعت و تجارت اند طبقه مسلط جامعه یی هستند که کارگران مزدور آن نیز از مقام و حق اهلیت اجتماعی برخوردارند. اکنون دیگر پذیرفته شده است که اگر شکوه ها، بدیختی ها و ناخیربندی هایی که می تواند سرچشمه عصیان باشد، از طریق انتقادات، متهم کردن ها و اعتراض های پارلمانی و مبارزات حزبی راه خروجی پیدا کند نظم اجتماعی مستحکم تر خواهد شد. در جوامع سرمایه دار، مابین طبقات و گروههای اجتماعی تعارض منافع دائمی وجود دارد. در جریان توسعه، دگرگونی های ساختی دائمی و جهش های این جامعه، گروه های جدید با منافع جدید پیدا می شوند که خواهان شناخته شدن حق خویش اند. انتخابات عمومی که دیگر محدودیتی در آن نیست قادر است حق بیان مصنوعی به این گروه ها بدهد. «هر گروه منقسم» جدیدی می تواند بر اساس اهمیت و نیروی خویش بر نظام قانونگذاری جامعه اثر بگذارد. پس دموکراسی پارلمانی شکل سیاسی مناسب سرمایه داری نه تنها در آغاز کار آن بلکه در طول توسعه آن است.

اما ترس از قدرت گرفتن توده ها همچنان وجود دارد، و لازم است تدابیری اندیشیده شود که از دموکراسی «سواستفاده» نشود. باید این اعتقاد را در توده های استثمار شده ایجاد کرد که ورقه رای آنها عامل تعیین سرنوشت آنان است چندان که اگر از سرنوشت خویش ناراضی باشند فقط خود را مقصر بدانند و طرح بنای سیاست همچنان ریخته شده که حکومت بوسیله مردم همانا حکومت مردم نباشد. دموکراسی پارلمانی، فقط جزئی است از دموکراسی و نه همه آن.

قدرت مردم بر نمایندگان خویش قدرتی است که فقط یکبار در هر پنج سال اعمال می شود. در روزهای انتخابات غوغایی از تبلیغات سیاسی با شعارهای قدیمی، به پا می شود که همه پر از وعده های تازه است و چنان همه چیز را در خود فرو می پوشاند که قضاوت انتقادی برای هیچ کس امکان ندارد. این خود انتخاب کنندگان نیستند که سخنگویان متعصب خود را تعیین می کنند، داوطلبان نمایندگی توسط احزاب بزرگ سیاسی تعیین می شوند که در داخل آنها نیز رای داری در دست رهبران اهمیت دارد، و قضیه آنچنان از پیچش تعیین شده است که همه می دانند که به چهره های نا آشنا نباید رای داد چرا که رای دادن به آنان در واقع هدر دادن آرا است. کارگران هم خود را با نظام تطبیق می دهند و احزابی برای خود ایجاد می کنند، مانند حزب سوسیال دموکرات در آلمان، حزب کارگر در انگلیس، که نقشی مهم در پارلمان و حتا گاه نیز وزرانی در دولت دارند. آخر مجلسی ها هم باید دست کم داخل بازی باشند. به استثنای قوانین اجتماعی مربوط به کارگران، بیش تر مسائل مورد بحث در پارلمان با منافع سرمایه داران پیوند دارد و به مشکلات و دشواری های جامعه سرمایه داری مربوط است. اعضای پارلمان به پاسداری منافع سرمایه داران و به تکرش به همه مسائل از دیدگاه نظم موجود خو می گیرند. اعضای کارگر پارلمان ها، به تدریج تبدیل به سیاستمداران تائید شده می شوند که درست مانند سیاستمداران دیگر احزاب، نوعی نیروی جداگانه و تقریبا مستقل را بر فراز سر مردم تشکیل می دهند.

وانگهی، این مجلس های انتخابی هر نوع قدرتی نسبت به دولت ندارد. در کنار مجالس، و به منظور پیشگیری از نفوذ زیادی توده ها، سازمانهای دیگری متشکل از متعصبان و اشراف - مانند مجلس سنا، مجلس اعیان، مجلس لردها و غیره - هم وجود دارد که موافقت آنها برای تصویب نهایی قوانین لازم است. بالاخره، باید گفت که تصمیم گیری نهایی اصولا در دست امرا یا روسای جمهور است که کاملا در دائره محدود منافع اشرافیت و سرمایه های بزرگ قرار دارند. همین ها هستند که وزرا و اعضای دولت را که به نوبه خویش زمام امور دیوان کارمندی را در دست دارند تعیین می کنند، و این کارمندان کسانی اند که کار حقیقی حکومت را انجام می دهند. اصل تفکیک قوه مقننه از قوه مجریه ملاحظه از آن است که اعضای پارلمان مستقیما حاکم باشند. اینان البته قاننگزار هستند ولی نفوذشان بر حکومت های حقیقی، نا مستقیم است که یا از طریق رای عدم اعتماد و یا از طریق رد کردن بودجه دولت اعمال می شود. هر کسی می داند که خلعت ذاتی دموکراسی همانا انتخاب رهبران قوم توسط خود مردم است. این اصل در دموکراسی های پارلمانی تحقق نیافته است و این تعجبی ندارد زیرا هدف این گونه دموکراسی ها تضمین فرمانروایی سرمایه است از راه ایجاد این پندار واهی در بین توده ها که آنان با رای خویش حاکم بر سرنوشت خویش اند.

بیهوده است که کشورهایی چون انگلیس، فرانسه و هلند را کشورهای دموکراتیک بنامیم. این صفت شاید تا حدودی در خور سوئیس باشد. سیاست انعکاس سطحی است که احساسات و افکار مردم بدان رسیده است. در اندیشه و احساسات سنتی، روح نابرابری، حس احترام به طبقات «برتر»، از

جدید و قدیم، وجود دارد: کارگران معمولا در برابر اربابان کلاه از سر بر می دارند. این نوع رفتار، بازمانده ای از رفتارهای دوران فئودالی است که با اعلام صوری برابری سیاسی و اجتماعی، به عنوان زمینه سازی برای شرایط جدید سلطه طبقاتی، از بین نرفته است. بورژوازی جدید در آغاز هنوز نمی دانست که اگر لباس سروان فئودالی را بر تن نکند و از توده های استثمار شده همان آداب احترام ظاهری را در برابر آن نخواهد؛ چه گونه می تواند قدرت خویش را نشان دهد. اما استثمار سرمایه داری با این گونه رفتارهای خودپسندانه سرمایه داران که خواهان اظهار عبودیت کارگران بود بر آشوبنده تر شد. از این رو، مبارزات کارگران بر ضد فقر رنگی عمیق تر به خود گرفت که نمودار خشم آنان از یایمال شدن حرمت انسانی شان بود.

در آمریکا، وضع کاملاً جور دیگر بود. گوئی با عبور از اقیانوس اطلس هر نوع ارتباط با خاطره فئودالیسم بریده شده بود. در نبرد سختی که برای ادامه حیات در قاره یی وحشی در پیش بود ارزش هر کسی وابسته به صفات شخصی خود او بود. بدین سان احساسی بورژوازی از عشق به دموکراسی، به عنوان میراثی از روح استقلال طلب پیشاهنگان کشف قاره آمریکا، در بین تمامی طبقات جامعه آمریکایی گسترش یافت. این احساس فطری برابری تاب تحمل خودپسندی مبتنی بر امتیازهای موروثی یا مقام و مرتبه اجتماعی نظام قدیم را ندارد. ملاک اعتبار هر کس فقط نیروی حقیقی تن او و دلارهای اوست. در اینجا بهره کشی هر قدر به شکل های دموکراتیک تری عرضه شود به همان نسبت با سوختن کم تر و حسن نیت بیش تری تحمل خواهد شد. پس دموکراسی نوع آمریکایی استوارترین پایه برای سرمایه داری بود و هنوز هم بزرگ ترین نیروی آن است. اربابان، صاحبان ثروت های چندین میلیونی، به خوبی آگاهند که دموکراسی به عنوان ابزار سلطه آنان چه ارزشی دارد، و همه توان معنوی کشور نیز در جهت تقویت این احساس به کار گرفته می شود. حتی سیاست استعماری آمریکا نیز تحت تاثیر فکر دموکراسی است. افکار عمومی آمریکایی نمی تواند تحمل کند که آمریکا نژادهای اقوام بیگانه را زیرسلطه و بردگی خود داشته باشد. بنابراین وانمود می کنند که این گونه اقوام در واقع متحدان آمریکا هستند که حکومت مستقل خود را دارند. در حالی که برتری مالی بی رقیب آمریکا بر این اقوام آنها را چنان وابسته می کند که از هر وضع رسمی وابستگی هم بدتر است باید توجه داشت که خصلت عمیقاً دموکراتیک احساسات و سنتهای مردمی به خودی خود موجب پیدایش نهادهای سیاسی دموکراتیک نمی شود. در آمریکا نیز، مانند اروپا، نظام حکومت بر پایه آنچنان قانونی است که سلطه یک اقلیت حاکم را تضمین می کند رئیس جمهور آمریکا ممکن است اقتدار ساده و مردم دوست هم بلند که با فقیرترین مردم دست بدهد، اما این امر مانع از آن نیست که رئیس جمهور و رئیس سنای آمریکا قدرتی بس عظیم تر از قدرت شاه یا رئیس مجلس اعیان فلان کشور اروپایی داشته باشند.

دوگانگی درونی دموکراسی سیاسی از دوز و کلک های سیاستمداران حتی باز نیست تصویری است از تناقض های درونی نظام سرمایه داری، و در نتیجه، واکنشی غریزی نسبت به همین تناقض است. پایه سرمایه داری برابری شهروندان است، یعنی برابری مالکان خصوصی که در فروش کالای خود آزادند؛ سرمایه دارها کالاهای شان را می فروشند و کارگران نیروی کار خود را. ولی رفتار آنان به عنوان فروشنده گانی آزاد و برابر به استثمار و تخصیص طبقاتی کشیده می شود. سرمایه دار ارباب است و استثمارگر، و کارگر، برده واقعی بی آن که اصل حقوقی برابری نقص شود، و درست با رعایت همین اصل صملا به وضعی می رسیم که برابری افراد از بین می رود. چنین است تناقض درونی نظام سرمایه داری که نشان می دهد این نظام نمی تواند پایدار بماند. پس عجیب نیست اگر نظیر همین گونه تناقض ها را در زمینه سیاست هم شاهد باشیم.

غلبه کارگران بر این تناقض سرمایه داری - یعنی منته شدن برابری حقوقی به بهره کشی و بردگی - فقط هنگامی میسر است که بر دموکراسی بورژوازی غلبه کنند. دموکراسی مسلکی است که آنان از مبارزات بورژوازی قدیم به ارث برده اند. دموکراسی، همه خاطره های مربوط به پندارهای جوانی، در نظرشان گرامی است. مادام که کارگران به این پندارها دلخوشند، یعنی به دموکراسی سیاسی معتقدند و همان را برنامه مبارزه خویش قرار می دهند، در دام آن باقی خواهند ماند و برای رهایی خویش بیهوده دست و پا می زنند و این مرام دموکراسی، در جریان نبرد طبقاتی کنونی، مهم ترین مانع رهایی آنها است.

در ۱۹۱۸، هنگامی که حکومت نظامی آلمان فرو ریخت و قدرت سبلسی به دست کارگران افتاد که هنوز ملزم به قبول قدرت دولتی نبودند، این آزادی برای کارگران پیدا شد که سازمان اجتماعی خاص خود را بنا کنند. در همه جا شوراهای کارگری شوراهای سازمان ایجاد شد. این شوراهای تا حدودی بر اساس درک فطری ضرورتها و تا حدودی هم بر اساس الگوی روس بوجود آمد. اما این اقدام خود انگیخته با ادراک نظری کارگران که سرشار از افکار دموکراتیک

سایان دراز تبلیغات سوسیال دموکراسی بود مطابقت نداشت و روسای سیاسی زحمت بسیار کشیدند تا نتوانستند همین افکار را دوباره در مغز کارگران جای دهند. دموکراسی سیاسی چیزی است مطلوب روسا، که به کمک آن می توانند به عنوان سخنگویان طبقه کارگر در رهبری امور دخالت کنند، می توانند بحث کنند و نظر خود را در پارلمان یا در پیرامون میز مذاکره به رقبای بقولانند. روسا به سلطه کارگران بر تولید و به طرد سرمایه داران نمی اندیشیدند، و همه فکر و دگرشان این بود که در راس دولت و جامعه قرار گیرند و جانشین کارمندان اشرافی و سرمایه دار شوند. معنا و مضمون انقلاب آلمان برای آنان چنین بود. از این رو، همواره با تمامی بورژوازی آلمان، از شعار «انقذ مجمع ملی برای تدوین قانون اساسی دموکراتیک» دفاع کردند. روسا، بر خلاف گروه های انقلابی که مدافع سازمانهایی شورایی و دیکتاتوری پرولتاریا بودند، از برابری حقوقی همه شهروندان، که به نظر آنان اقتضای ساده عدالت بود، دفاع می کردند. آنان همچنین می گفتند اگر کارگران دلبسته شوراهای هستند می توان شوراهای را قانونی کرد و با قبول آنها در قانون اساسی مبنای حقوقی شوراهای را به رسمیت شناخت. چنین بود که توده های کارگر دچار تردید شدند و نتوانستند شعار مناسب انتخاب کنند. تاثیر دیرپای افکار دموکراتیک و دهن کارگران مایه ناتوانی آنان شد و هیچ گونه مقاومتی نشان ندادند. با انجام انتخابات و انعقاد مجمع ملی در وایمار، بورژوازی آلمان نقطه اتکای تازه یی به دست آورد، و مرکز تصمیم گیری، و حکومتی مستقر پیدا کرد. چنین بود جریان ویدادهائی که سرانجام به پیروزی در آلمان منجر شد.

در جریان جنگ داخلی اسپانیا نیز، وضعی مشابه، هر چند در مقیاسی کوچک تر، پیش آمد. در شهر صنتی بارسلون، کارگران با شنیدن خبر شورش سرداران نظامی، سربازخانه ها را با هجوم متصرف شدند و سربازان را را داشتند که به صفوف ایشان بپیوندند و زمام امور شهر را در دست گرفتند. گروه های مسلح کارگری، که کوچه و خیابان را در دست داشتند، برقراری نظم و تامین ارزاق عمومی را به عهده گرفتند. و در حالی که کارخانه های اصلی زیر نظر سندیکاها به فعالیت تولیدی خود ادامه می داد، کارگران در مناطق مجاور بارسلون بر ضد نیروهای مسلح فاشیست می جنگیدند. در این اثنا، رهبران کارگری وارد حکومت جمهوری دموکراتیک کاتالونی شدند که بشرکت جمهوریخواهان خرده بورژوا و سیاستمداران سوسیالیست و کمونیست تشکیل شده بود. معنای کارشان این بود که کارگران، به جای نبرد در راه طبقه خود، می بایست در راه هدفی مشترک بجنگند و از همان دفاع کنند. به دنبال ضعف ناشی از پندارهای دموکراتیک و دعوای درونی، مقاومت کارگران در برابر نیروهای حکومت کاتالان در هم شکست و به محض برقراری سلطه مجدد بورژوازی، سر و کله پلیس های سوار در کوچه و خیابان پیدا شد که درست مانند سابق به صفوف زنان کارگری که در برابر دکانهای نانوائی ایستاده بودند حمله ور می شدند. طبقه کلرگر بار دیگر دچار شکست شد. بدین سان نخستین مرحله راهی که پایان آن سقوط جمهوری و استقرار دیکتاتوری نظامی بود طی شده بود.

به هنگام پیرانهای اجتماعی یا انقلاب های سیاسی، با سقوط دولت، قدرت به دست نیروهای کارگری می افتد. در این صورت، طبقه حاکم و سرمایه داری با مشکل جدیدی روبه رو می شوند؛ چگونه باید قدرت را از جنگ توده ها بیرون کشید؟ در گذشته چنین بوده، و بیم آن می رود که در آینده هم چنین باشد. دموکراسی پارلمانی وسیله و ابزار مناسبی است برای متقاعد کردن توده ها به از دست دادن قدرت. با استناد به برابری صوری، یعنی برابری در مقابل قانون، می گویند کارگران را متقاعد کنند که از قدرت چشم ببوشند و به ادغام سازمانهای خود در داخل مجموعه دولتی راضی شوند و باهمال سله مراتب را بپذیرند.

کارگران در برابر این خطر یک سلاح بیش ندارند، یعنی: وفادار ماندن به فکر شوراهای به عنوان ابزارهائی برای رسیدن به برابری برتر و کاملتر. آیا شوراهای همان نوع سازمانی مناسب برای ایجاد برابری در جامعه یی نیست که تولید و هستی آدمیان در آن آگاهانه اداره می شود؟ آیا در چنین جامعه یی دیگر اصطلاح دموکراسی مناسبی دارد؟

زیرا در این اصطلاح، پسوند کراسی حاکی از سروری و سالاری است، یعنی چیزی که در نوع اداره شورایی جامعه وجود ندارد. آنجا که فرد با رای مجموعه دماز می شود، دیگر حکومتی بر فراز سر مردم نیست؛ مردم خود حکومت اند. سازمان شورائی تنها وسیله یی است که بشریت زحمتکش با آن سامان می یابد بی آنکه برای هدایت خود و فعالیت هایش به حکومتی نیاز داشته باشد. اگر هم واقعا بخواهیم به ارزش عاطفی اصطلاح دموکراسی که از دیرباز در ماست وفادار بمانیم می توان گفت که سازمانهای شورایی برترین صورت دموکراسی، حقیقی ترین دموکراسی کار است. دموکراسی سیاسی، دموکراسی بورژوازی، در بهترین موارد نیز چیزی جز صورت ظاهری از دموکراسی نیست. در این نوع از دموکراسی به هر کس حقوق برابر داده می شود بی آنکه فکر کم ترین امنیت در زندگی برای

ترور در ایران از

آغاز تا امروز

بخش دوم: قسمت دوم

(از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳)

از سال ۴۲ تا ۴۹ جامعه ظاهراً در آرامش به سر می برد اما در عمق نسل دیگری شکل می گیرد که از هر نظر با نسلهای پیش تفاوت دارد. استقلال فکری و سیاسی از قطبهای جهانی، دوری گزیدن از الگوبرداری در پیش و عمل محور حرکت قرار می گیرد. سرکوب بی رحمانه، تجربیات گذشته، طرح روشهای جدید و پیش های نو در جهان، نسل جدید را به راههای تازه ای سوق می دهد «سازمان چریکهای فدائی خلق» و «سازمان مجاهدین خلق» با گرایشات متفاوت مارکسیستی و اسلامی شکل می گیرند و در سال ۴۴ برای اولین بار یک گروه مارکسیستی مسلح دستگیر می شود. «بیژن جزینی» که این گروه را بنیاد نهاده بود اگرچه همان برداشتهای «حزب توده» را دنبال می کند اما معتقد به عمل مسلحانه در برابر رژیم است. دو تن از اعضا این گروه یعنی «علی اکبر صفائی» و «صفاری آشتیانی» به عراق و از آنجا به لبنان می گریزند. در اردوگاههای فلسطینی در لبنان با برداشتهای کاملاً تازه ای آشنا شده و با اعتقاد به طرز تئوری که در آن سالها به «تنوری کانون» مشهور بود به ایران باز می گردند و میکوشند که یک کانون شورشی از چریکهای مسلح در شمال ایران بوجود آورده راه انقلاب «کوبا» را دنبال کنند. گروه دیگری به پایه گذاری «مسعود احمدزاده»، «پرویز پویان»، و «عباس مفتاحی» در همان سالها در تهران و مشهد و تبریز بوجود می آید این گروه با رد نظریات «حزب توده»، مانوئیستها و «تنوری کانون»، تحت تاثیر موج جنگ چریک شهری که در آن روزگار سراسر آمریکای لاتین را در بر گرفته بود، مدعی طرح پیش جدیدی میشود. «پرویز پویان» در کتابی بنام «رد تنوری بقا و ضرورت مبارزه مسلحانه» و «مسعود احمدزاده» در جزوه ای بنام «مبارزه مسلحانه استراتژی و تاکتیک» دیدگاهی را بنیل می نهند که صحنه سیاسی و تاریخ ترور ایران را سالها تحت تاثیر خود قرار می دهد. در همین سالها سه نفر از اعضا «نهضت آزادی» به نامهای «حنیف نژاد»، «سید محسن»، «علی اصغر بدیع زادگان» سازمان «مجاهدین خلق» را بنا می نهند. این سازمان نیز با استدلالهای دیگری و با تاکید بر تجربه گذشته و خشنوت رژیم در ۱۵ خرداد به مبارزه مسلحانه روی می آورند.

سازمان فدائیان «تنوری مسلحانه» را چون وسیله ای برای دستیابی به تئوری انقلابی و نقد سلاحها در نظر می گیرند. در سال ۴۸ دو گروه «احمدزاده» و «صفائی فراهانی» با یکدیگر پیوند می خورند و در ۱۹ بهمن ۴۹ تیم کوه با حمله به پاسگاه «سياهکل» از توابع «لاهیجان» عمل مسلحانه را آغاز می کنند. تیم کوه منهدم می شود. ۲ نفر کشته و بقیه (۱۵ نفر) اعدام می شوند. روزی ۱۸ فروردین سال ۵۰ پنج نفر از اعضا سازمان فدائیان از جمله «امیر پرویز پویان» رهبر سازمان، «رحمت پیروندپیری»، «اسکندر صلفی نژاد»، «تیسمار فرسیو» را ترور می کنند. تیسمار فرسیو در سال ۱۳۴۵ به مقام دادستانی ارتش رسیده و در بسیاری از محاکمات سیاسی از جمله گروه کاخ مرمر، گروه جزینی به عنوان دادستان شرکت داشته در سال ۱۳۴۹ به ریاست دادرسی ارتش منصوب و حکم اعدام تیم کوه فدائیان را صادر کرده بود. رژیم برای معالجه فرسیو جراح معروف انگلیسی «دکتر کاوه» را به تهران می خواند اما معالجات ترمی نمی بخشند و تیسمار می میرد. مقام امنیتی بار دیگر در تلویزیون ظاهر می شود و روز ۲۱ فروردین، سه روز پس از ترور فرسیو، برای اولین بار در تاریخ ایران اسامی و عکس نه نفر به نامهای «پرویز پویان»، «اسکندر صادقی نژاد»، «جواد سلاحی»، «حمید اشرف»، «منوچهر بهائی پور»، «عباس مفتاحی»، «احمد زهرم»،

آن فرد مطرح باشد چراکه این نوع دموکراسی به حیات اقتصادی یا تولید توجهی ندارد. کارگر هم از حقوق برابر با دیگران برخوردار است، اما حق برابر او فقط حق فروش نیروی کار اوست بی آن که حتما مطمئن باشد که مشتری لازم را همیشه خواهد داشت در حالیکه دموکراسی شوراهای، بر عکس، دموکراسی حقیقی است زیرا معیشت همه تولیدکنندگان را که چونان صاحبان آزاد و برابر منافع تامین حیات خویش با همکاری دارند تضمین می کند. بیهوده است که برای تامین مشارکت عملی همگان در تصمیم گیریهای منتظر تصویب قوانین و فرامین بنشینیم. برابری واقعی در این زمینه هنگامی عملاً میسر است که کار، در تمامی شکل هایش توسط خود کارگران سازمان یابد. در این صورت، انگلهای، که هیچ سهمی در تولید ندارد، خود به خود از هر نوع دخالت در تصمیم گیریهای کنار گذاشته خواهند شد. و بر کناری آنها نیز نشانه فقدان دموکراسی نخواهد بود زیرا دلیل بر کناری آنان از تصمیم گیریها، وجود شخص آنان نیست بلکه نقش آنان است.

غالبا شنیده می شود که جهان نوین با دو راهه نی بیندی روبه روست: یا دموکراسی یا دیکتاتوری. و از این نتیجه گرفته می شود که برای پرهیز از دیکتاتوری طبقه کارگر باید از آرمان دموکراسی دفاع کند. واقعیت این است که این دو شق نشانه شکاف موجود در بین گروههای سرمایه، دار در برابر این مساله است: آیا باید پایداری نظام موجود را از طریق راههای مسالمت آمیزه دموکراتیک تامین کرد یا از طریق توسل به خشنوت و اعمال دیکتاتوری؟ این همان مشکل همیشگی است، یعنی بهترین روش برای جلوگیری از ظلمیان بردگان کدام است؟ راه و رسم پدران یا تنبیه و خشنوت؟ البته اگر از بردگان هم بپرسند بی تردید خواهند گفت که نیکی و جوانمردی در حق خود را بر بی رحمی و درنده خوئی ترجیح می دهند، اما اگر بردگان فریب اربابان را بخورند و برای رسیدن به آزادی راه پند و اندرز را در پیش بگیرند بی گمان روی رهایی را نخواهد دید. در دوران ما، مساله از لحاظ طبقه کارگر، بدین شکل است که: یا سازمان شورایی، یعنی دموکراسی کارگران، یا اقله دموکراسی صوری، یعنی دموکراسی پر فریب بورژوازی. کارگران، با توسل به دموکراسی شوراهای، مضمون مبارزه را تغییر می دهند و بجای محتوای سیاسی، محتوای اقتصادی را در پیش می کنند. یا به بیان دقیق تر، به جای فورمولهای توخالی، اقدام سیاسی انقلابی را که همان سلطه بر ابزار تولید است قرار می دهند، چرا که سیاست چیزی جز صورت و ابزار اقتصاد نیست.

واژه دموکراسی سیاسی برای منحرف کردن توجه کارگران از هدف حقیقی آنان است. تنها با دنبال کردن فکر سازمان شورایی است که کارگران خواهند توانست مشکل بزرگ، مشکل کلیدی زندگی اجتماعی دوران اجتماعات دوران ما را حل کنند.

ترجمه: بابک

روز شمار وقایع مهم قیام

- ۱۲ بهمن ۱۳۵۷: خمینی بعد از گذراندن ۱۴ سال تبعید به ایران بازگشت. در هنگام حرکت بسوی ایران خبرنگاری از او سؤال کرد: حالا که دارید بعد از این مدت طولانی به ایران باز می گردید چه احساسی دارید؟ او جواب داد: هیچ احساسی.
- ۱۶ بهمن ۱۳۵۷: خمینی، بازگان را به سمت نخست وزیری دولت موقت معرفی کرد.
- ۱۷ بهمن ۱۳۵۷: لایحه انحلال ساواک و محاکمه اعمال رژیم شاه به تصویب رسید.

از این روز به بعد، جنبش مردمی ایران به مراحل حساس خود نزدیک و نزدیکتر شد و با پیوستن گروههای زیادی از سربازان و درجه داران ارتش، حساسیت بیشتری یافت. در همین روزها و ایام بود که سرانجام در حمله ای که از سوی سربازان و درجه داران گارد سابق به پوسل نیروی هوائی صورت گرفت. انقلاب یکپارچه و قاطع ملت وارد مرحله جنگ مسلحانه شد و تعاون اتحاد تمامی گروههای مردم با افراد نیروی هوائی، سرانجام مبارزه بر حق مردم را سبب شد و خلق قهرمان و شتم دیده ایران موفق شد. پس از یکسال مبارزه دلیرانه و خستگی ناپذیر، رژیم شاه را به زانو در آورد و در روز ۲۲ بهمن شاهد پیروزی را در آغوش بگیرد. اما این پیروزی دیری نباید چراکه مرتجعان (ملایان) دزدان انقلاب) بر موج انقلاب سوار شده و آن را به نا کجاآباد بردند.

«محمد صفاری آشتیانی»، «رحمت الله پیروندری» در رسانه ها و اعلاناتهای خیابانی پخش شده و برای دستگیری هر یک از آنها ۱۰۰ هزار تومان جایزه تعیین می شود.

روز ۱۴ فروردین افراد سازمان فدائیان به کلانتری قلهک حمله کرده و یک پلیس را می کشند. جامعه آرام تکان می خورد. ۱۹ اردیبهشت کارگران کارخانه «جهان چیت» سر به شورش بر می دارند که پلیس شاه آنها را به گلوله می بندد. سالها بعد «مصطفی فاتح یزدی» صاحب این کارخانه به دست افراد سازمان فدائیان ترور می شود. در این میان گروهی از اعضا و رهبران سازمان مجاهدین خلق با هجوم ساواک دستگیر و تعدادی از کادر مرکزی آنها اعدام می شوند. سازمان پس از تجدیدسازماندهی به ترور مسلحانه روی می آورد. در ۱۰ شهریور بمبی در وزارت دارائی منفجر شده و یک نفر را می کشد. رژیم با کشتن «چنگیز قبادی» و اعدام برادران مفتاحی و احمد زاده گمان می برد که توانسته است سازمان فدائیان را نابود یا ضعیف کند. در ۷ دی ماه بر اثر انفجار در خوابگاه دانشجویان دانشگاه شیراز دو نفر کشته میشوند. و در ۲۰ دی ماه گروهی مسلح از افراد فدائیان به شعبه بانک صادرات انتحاریه تهران حمله کرده رئیس بانک «احمد علی نشید» به قتل می رسانند. «شاهرخ هدایتی» یکی از چریکهای که در این حمله دست داشت در ۳۰ دی ماه به همراه «سیروس سپهری» در یک درگیری کشته می شود. ۲۸ دی ماه انفجار در سفارت آمریکا و انجمن ایران و آمریکا دو نفر زخمی به جای می گذارد. در بهمن ماه رژیم طی چندین محاکمه علنی افراد دستگیر شده را به اعدام و زندانهای طولانی محکوم می کند و در ۱۰ اسفند ماه برای تأیید اقدامات و نمایش قدرت خود تظاهراتی در میدان سپه به راه می اندازد. یک بمب در میدان و دو بمب در حوالی میدان منفجر و جوانی به نام علی فیاضی به قتل می رسد. فردای آنروز رژیم ۶ نفر از جمله رهبر سازمان فدائیان خلق مسعود احمدزاده را اعدام می کند. سال ۵۰ با ترور و درگیریهای مسلحانه پایان و در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۱ صدای انفجار دو بمب در مجله «این هفته» و دفتر هواپیمائی انگلیس به نام «بی. او. ا. سی» بوسیه «سازمان مجاهدین خلق» منفجر می شود. در ۱۸ اردیبهشت «ستوان دوم جاوید» افسر شهربانی و از اعضا تیم تعقیب «کمیته مشترک ضدخرابکاری» به دست «علی اصغر منتظر حقیقی» از اعضا مجاهدین ترور می شود. وز بعد یک درگیری خیابانی رخ می دهد و در ۲۷ اردیبهشت انفجار یک بمب در نمایشگاه ایران در خیابان پهلوی یک نفر کشته به جای می گذارد. روز ۴ خرداد ۵۱ که ۵ تن به جوخه اعدام سپرده می شوند، بمبی در «میدان شاه» سابق منفجر و یکی از ماموران شهربانی به نام «جلیل ایکفا» به قتل می رسد.

شاه بی اعتنا به اعتراض مردم روابط خود را با آمریکا گسترش می دهد و به ویژه «نیکسون» رئیس جمهور وقت آمریکا بر آن است که از ایران زندارم منطقه بسازد. ۹ خرداد ۵۱ ریچارد نیکسون به تهران می آید. شهردار تهران کلید طلانی شهر را به او تقدیم می کند و روز ۱۰ خرداد که تیزتر بزرگ روزنامه های کشور خبر از وعده نیکسون مبتنی بر تقویت بنیه دفاعی ایران توسط آمریکا می داد سازمان مجاهدین که دعوی اسلام و مبارزه با آمریکا را داشت، «ژنرال پرایس» یکی از افسران عالی رتبه آمریکایی در اداره مستشاری نظامی آمریکا در ارتش ایران را ترور می کند. بمبی در اتومبیل وی کار گذاشته شده بود و اتومبیل در ساعت ۳:۵ صبح منفجر می شود، ژنرال و راننده آمریکایی او را به قتل می رساند. افراد همین سازمان ۲ ساعت پیش از ترور «پرایس» بمبی در اداره اطلاعات آمریکا در خیابان صباي شمالی و نیم ساعت پس از آن بمبی در یکی از نقاط شهر ری منفجر می کنند.

در سال ۵۰ رژیم برای مبارزه با موج مبارزه مسلحانه و هماهنگی بین نیروهای خود کمیته ای به نام «کمیته مشترک ضد خرابکاری» از ساواک، شهربانی و ... تشکیل می دهد. اعضا این کمیته که بازجو و یا عضو تیم تعقیب و دستگیری ی بودند، هدف ترورهای بسیاری قرار می گیرند. در ۲۵ تیرماه پلیس اعلام می کند که «عباس جمشیدی رودباری» قاتل «ستوان جاووشی» از اعضا کمیته در درگیری خیابانی کشته شده است. گروهی با مثنی مبارزه مسلحانه به رهبری «مصطفی شاعیان» که با متهم کردن سازمان فدائیان به گروايشات استالینستی از آن جدا شده بود، شکل می گیرد. این گروه در ۱۸ فروردین ۵۱ بمبی در هتل شاه عباس اصفهان منفجر می کند که به مرگ شخصی بنام «عبدالرسول» منجر می شود. ۲۴ تیرماه پلیس اعلام می کند که این سازمان را که در حال طرح ریزی انفجار در کارخانه ذوب آهن اصفهان بوده است منهدم کرده است.

در مرداد ماه همین سال روزنامه ها خبر از کشته شدن «فرخ سپهری»، «مهدی فضیلت کلام» از اعضا فدائیان می دهند. در ۱۶ مرداد ماه روزنامه ها اعلام می کنند که شخصی به نام سعید صفار هنگام بمب گذاری در یکی از سینماهای تهران کشته شده است، دو روز بعد انفجاری در انجمن ایران و آمریکای شیراز، شهر را تکان می دهد و در ۱۹ بهمن بمبی در طبقه ششم فروشگاه کوروش

تهران منفجر می شود. و بالاخره در ۲۲ مرداد ترور «سرتیپ طاهری» جنجالی بزرگ براه می اندازد. سرتیپ طاهری یکی از اعضا بلند پایه کمیته مشترک ضد خرابکاری و کسی بود که در ۱۵ خرداد در قم و تهران جنایات بسیاری علیه مردم مرتکب شده بود. دو نفر از اعضا سازمان مجاهدین در لباس رنگ کار و سوار بر یک موتور سیکلت در ساعات اولیه صبح سرتیپ طاهری را در تهران پارس ترور می کنند. در ۱۴ مهرماه پلیس اعلام می کند که محمد مفیدی یکی از ضاربین را دستگیر و در ۲۱ دی ماه او و باقر عباسی را اعدام می کند. همان روز یکی از ماموران کمیته مشترک بنام «زیدی دوست» با شلیک چند گلوله مجروح می شود و در اول شهریور یکی از همکاران او بنام صلی اکبر بابازاده در خیابان «ایران مهر» کشته می شود. روز ۱۶ شهریور «مهدی رضایی» عضو سازمان مجاهدین که در یک دادگاه علنی محاکمه شده بود اعدام می شود. در حالی که رژیم در فروردین ۵۳ خبر از آموزشهای ایرانی در پایگاهایی لیبی می دهد «احم احمدی» به جرم انفجار در استانداری «سندج» و پمب بنزین «فیض باد» در اردیبهشت ماه اعدام می شود. ۱۲ خرداد ۵۲ سازمان مجاهدین بار دیگر ترور نظامیان آمریکایی را از سر می گیرد و یک سرهنگ ۴۲ ساله آمریکایی بنام «لوئیس هاوکینز» را در خیابان «عباس آباد» به قتل می رساند. رژیم بر می آشوبد، تعقیب ها جدی تر می ود و در ۲۵ خرداد «رضا رضایی» رهبر سازمان مجاهدین را در خیابان «غیائی» در یک درگیری می کشد. اسلحه «سرتیپ طاهری» را نزد او می یابند. در خرداد ۵۲ پلیس یک گروه چریکی را که با گروههای چریکی ترکیه ارتباط داشت کشف و «نادر شایگان»، «شام اسی»، «حسن رومینا» و «نادر عطائی» اعضا آن را در درگیری به قتل می رساند و در ۲۶ همان ماه سه ناشناس در بازار قم با اسلحه سرد پاسانی به نام «مدنی» را به قتل می رسانند.

هرچند رژیم بیشتر عملیات ضد چریکی خود را در «کمیته مشترک» متمرکز کرده بود اما ساواک خود مستقل به کشف و نابودی گروههای سیاسی می پرداخت. در ۱۰ مهرماه ۵۲ ساواک به یکی از موفقیتهای بزرگ خود رسیده، دامی را که گسترده بود جمع می کند. در این روز اعلام می شود که توطئه قتل فرح زن شاه که می رفت به ملکه ای مقتدر تبدیل شود کشف شده و ۱۲ نفر از جمله «کرامت دانشیان»، «خسرو گلرخی» و ... دستگیر می شوند. بعدها پس از یک محاکمه جنجالی که برای اولین بار مدافعات یک متهم سیاسی علیه رژیم که حاوی حمله به رژیم بود یعنی مدافعات گلرخی از تلویزیون و رسانه ها تا حدودی پخش می شود، «خسرو گلرخی» و «کرامت دانشیان» اعدام می شوند. «خسرو گلرخی» محبوبیت بسیاری در میان مردم می یابد. و این گروه به نام گروه گلرخی مشهور می شود. کشف این گروه یک نتیجه دیگر نیز دارد. «جناح تاتی» در ساواک که اعتقاد به خشونت بی گیر داشتند توانستند با بزرگ کردن این ماجرا بهانه ای به دست آورند تا روشنفکرانی را که در رسانه های گروهی رژیم از حمله مطبوعات رخنه کرده بودند تصفیه کنند.

در ۲۹ مهرماه ۵۲ رژیم شاه «احمد آرامش» سیاستمدار قدیمی و گمنام را در پارک هنگام قدم زدن با شلیک مسلسل ترور می کند. آرامش در سالیهای پس از شهریور ۱۳۲۰ در کابینه قوام السلطنه رئیس سازمان برنامه و بودجه بود و در کابینه شریف امامی در سال ۳۹ پست وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه را داشت. گفته شد که «احمد آرامش» پس از چند سال زندان به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوسته و سر قرار کشته شده است اما این شایعه تأیید نشد و این ترور در ابهام ماند.

سازمان فدائیان سال ۵۳ با ترور «مهندس نوشیروان پور» در فروردین ماه آغاز کرد. که در سال ۴۹ دستگیر و در سال ۵۱ با شرکت در یک مصاحبه تلویزیونی با اظهار ندامت و اعلام وفاداری به شاه آزاد شده بود. فدائیان او را متهم به همکاری با رژیم کرده و «مارتیک قازاریان» از اعضا سازمان او را ترور کرد. در شهریور ماه ۵۲ «مصطفی فاتح یزدی» به دست «روحی آهنگران» از اعضا فدائیان ترور می شود. «فاتح یزدی» سرمایه دار و صاحب کارخانه «جهان چیت» بوده که در سال ۵۰ در شورش کارگران آن، تعدادی کشته شده بودند. این برای اولین بار بود که لبه تیز ترور متوجه صاحبان کارخانه ها شده بود.

مهم ترین ترور سیاسی سال ۵۳ را می توان ترور «سرتیپ زندی پور» رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری به حساب آورد. «کمیته مشترک» مهم ترین و فعال ترین سازمان رژیم در مبارزه با مخالفان خود بود و بر اساس لگوهای آمریکا لاتین سازماندهی شده بود. ترور «سرتیپ زندی پور» خشم بسیاری را در میان اعضا این کمیته بر انگیزخت و یکی از دلایل اقدام آنها به کشتن ۹ نفر از زندانیان سیاسی بود. در ۳۱ تیرماه ۷ نفر در همدان رئیس بانک صادرات را ترور می کنند و در ۹ دی ماه یکی از مشهورترین سرپیجویان کمیته ضد خرابکاری و ساواک به نام «نیک طبع» در انفجار اتومبیل به دست فدائیان خلق در میدان توپخانه به قتل می رسد. (مجله آذینه ۱۳۶۷)

اسناد

قیام بهمن ماه و پیامدهای آن

اطلاعیه زیر توسط «حزب کارگران سوسیالیست»، به تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، در نشریه «چه باید کرد» به مناسبت نخستین سالروز قیام بهمن، انتشار یافت.

یکسال از قیام با شکوه، خیره کننده و عظیم زحمتکشان ایران می‌گذرد. در بهمن ۵۷، کارگران، نیمه پرولترها، تهیدستان شهری، زنان، روشنفکران و جوانان انقلابی بطور مستقیم در سرنوشت خویش و سازمان تاریخ ایران دخالت کردند. قیام حماسی زحمتکشان از برخورد مسلحانه سربازان گارد شاهنشاهی و نظامیان مرتجع از یکسو و همافران و مردم ستمدیده تهران از سوی دیگر آغاز شد و به یکی از بزرگترین حرکات مسلحانه و قیام‌های مردم تمامی تاریخ منتهی گردید. این قیام با شکوه، سلطنت و نظام پوسیده و مستغنی پادشاهی را به زباله‌دان تاریخ افکند، رژیم سرسپرده و خائن بختیار را واژگون کرد و تلاش او را در رسیدن به توافق با سلسله مراتب مذهبی بی اثر کرد. در فاصله ده روزه بازگشت خمینی به ایران تا پیروزی قیام در ۲۲ بهمن، سلسله مراتب مذهبی و دولت منتصب خمینی، یعنی دولت بازرگان تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا به گونه‌ای مصالحه با بختیار دست یابد. اما کل مذاکرات با قیام مردم زحمتکش-قیامی که یکسره از عهده کنترل هردو طرف خارج بود- نقش بر آب شد.

قیام ۲۲-۲۱ بهمن به دنبال ماه‌ها مقابله رو در روی مردم بی‌سلاح با یکی از مدرن ترین ارتش‌های منطقه و جهان به پیروزی توده‌ها ختم شد. رژیم شاه و بختیار که توسط تمامی نیروهای امپریالیستی و بورکراسی شوروی و چین حمایت می‌شد، در مقابله روزمره با بسیج عظیم چند میلیونی تهیدستان شهری و اعتصاب عمومی کارگران و زحمتکشان ایران از هم پاشید. ستمدیدگان تمام جهان از روش‌های مبارزاتی، بسیج‌های با شکوه مردمی و عاقبت قیام مسلحانه یکتا و درخشان زحمتکشان ایران بسیار آموخته‌اند و باز هم از تداوم انقلاب ایران خواهند آموخت.

قیام بهمن ماه گذشته علیرغم بسیج چند میلیونی زحمتکشان، نقش آشکارا تعیین کننده سازمانهای مسلح - خاصه سازمان چریکهای فدایی خلق - و علیرغم جنبه اساسی شرکت کارگران و اعتصاب درخشان آنان به حکومت کارگران و دهقانان ایران منتهی نشد. پیامد این قیام تخریب کامل بورژوازی، از میان رفتن ارتش ضد مردمی آزادی ملیت‌های ستمدیده، زنان، رفع استثمار از کارگران، تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر نبود، قیام به اقتصاد با نقشه، به رفاه عمومی، به رشد سریع اقتصادی، به قدرت یافتن شوراها و کارگری و دهقانی ختم نشد. برعکس، قیام پیامدهای غم انگیز داشت. یکماه پس از آن در سنج کشار پیشمرگان و انقلابیون کرد و

مردم بی‌دفاع شهر آغاز شد. دو هفته پس از آن حمله به حقوق زنان انجام گرفت. دو ماه پس از آن فرماندهان ارتجاعی ارتش شاه بر رأس کارها بودند، از سرمایه‌داران فراری به التماس بازگشت به وطن خواسته می‌شد. دولت در دفاع از زمینداران بزرگ به روی دهقانان فقیر و در دفاع از سرمایه‌داران به روی کارگران و کارگران بیکار شده اسلحه می‌کشید. ضد انقلاب سیاسی با نقشه و تمرکز بر محبوبیت و اعتبار خمینی که محصول سالها مبارزه فاضح وی علیه سلطنت بود به کار بازسازی نهادهای حکومتی و ابزار سرکوب سرمایه‌داری پرداخت.

این مهمترین درس انقلاب ایران و قیام بهمن ۵۷ است: حتی بسیج عظیم میلیونها زحمتکش ایرانی در خود و به تنهایی توانست به بنیاد حکومت کارگران و دهقانان منتهی گردد. نیروی انفجاری بسیج مردمی، در شرایط فقدان عنصر متمرکزکننده آگاهی و برنامه انقلابی یعنی حزب انقلابی کارگری به کار نیامد. صرفاً به تسخیر قدرت سیاسی توسط مثنی از سران سلسله مراتب مذهبی و عناصر قدیمی جبهه ملی - سازمانی که از مسئولین اصلی شکست انقلاب گذشته ایران بود - منتهی گردید و بس. سازمان حزب انقلابی کارگری و ارائه برنامه عمل دقیق زحمتکشان همچنان مهمترین وظیفه کلیه کمونیست‌های انقلابی ایران است.

اهمیت کلمه بالا زمانی بیشتر درک می‌شود که به یاد آوریم نیروهای سیاسی مدعی منافع طبقه کارگر در مسیر یکساله انقلاب چه کرده‌اند. بخشی از آنان -مانوئیست‌های چاکر پکن و استالینیست‌های حزب توده میهنی سر سپردگان قدیمی مسکو - سیاست فرمانبرداری از رژیم استبدادی خمینی را پیشه کردند و عملاً بدل به مبلغین جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و ضد انقلاب سیاسی گشتند. بسیاری از نیروهای چپگرا دیگر نیز بارها یگزاک زدند، به چپ و راست گریختند، لحظه‌ای علیه رژیم مبارزه مسلحانه نکردند و لحظه‌ای دیگر ستایشگر رهبر ضد امپریالیست گشتند. بسیار معدودند نیروهانی که در فهم ماهیت ضد انقلابی رژیم حاکم دچار توهم نشده باشند و باز معدود تر گرایش‌هایی هستند که از این فهم، روش‌های آشکار مبارزاتی و جنگنده نتیجه گرفته باشند. کافی است یاد آوریم که در پاسخ به خواست توده‌های زحمتکش در مورد ایجاد شورای متحد نیروهای انقلابی که توسط حزب کارگران سوسیالیست ارائه شد، حتی یک نیروی مدعی مدافع منافع زحمتکشان پاسخ نداده است.

یکسال از قیام بهمن ماه می‌گذرد. تکالیف اصلی و دموکراتیک انقلاب ایران همچنان حل نشده باقی است. اما از طرف دیگر رژیم حامی سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ قادر به سرکوب انقلاب نیست. انقلاب ایران در تداوم است. شوراها و کارخانه در حال جان گرفتن دوباره هستند، خطوط مستقل مبارزه طبقاتی پرولتاریا روشن می‌شود و کارگران در

پی منافع متمایز خویش، جنبش مستقل خود را بازسازی می‌نمایند و از تجربه کوتاه لیکن غنی خود در طول ماه‌های اوج مبارزه ضد سلطنت درس می‌گیرند. ملت ستمدیده کرد پرچم مبارزه برای دموکراسی و حق تعیین سرنوشت کلیه ستمدیدگان ایران را بدست گرفته و مسلحانه از حق خویش و حق زحمتکشان دفاع کرده و پوزۀ ارتجاع را به خاک مالیده است. رشد مبارزه ضد سرمایه‌داری، توده‌های زحمتکش را رو در روی امپریالیسم آمریکا کرده و همین مبارزه باعث شده که بخش‌های عظیمی از آنان نسبت به ماهیت «مبارزه ضد امپریالیستی در خط امام» شک نمایند. تزلزل و یأس رژیم در میدان این مصاف هر روز بیش از گذشته آشکار می‌شود.

این همه مسأله سنگین وظیفه اصلی سازمان حزب انقلابی کارگری را بیش از پیش در دستور کار قرار می‌دهد. از پس سالها قطع سنن بلشویزم و انقلابی، اکنون سوسیالیستهای انقلابی در خط مقدم جبهه پیکارگران ضد استبدادی و ضد سرمایه‌داری مبارزه می‌نمایند و پیروز خواهند شد.

رژیم با جشن‌های فرمایشی - با دآور جشن‌های شاهنشاهی گذشته - می‌خواهد از قیام حادثه‌ای کنترل شده بسازد، در واقع می‌کوشد قیام را از روح انقلابی‌اش خالی کند و دستاوردهایش را به خود اختصاص دهد. اما زحمتکشان در قیام شرکت کردند. آنان در خاطره خود آن روزها را روشن و زنده نگه داشته‌اند. یادشان نمی‌رود که در غبار حرکت مردم، در شتاب مبارزه، در هنگامه آتش و باروت و خون و فریاد، صدای آخوندک‌های مفلوک به گوش می‌رسد که: «امام هنوز حکم جهاد نداده است». یادشان نمی‌رود که قیام را خودشان ساختند. با دست‌های خودشان و با همبستگی کارگری خودشان قیام را سازمان دادند. حتی اگر از قیام در مهلکه جشن‌های کربه آخوندها یک خاطره بجا بماند باز آن خاطره شرکت توده‌ها در سرنوشت خودشان است. هنوز ضد انقلاب سیاسی نتوانسته این توده‌ها را متقاعد کند که کاری که خودشان کرده‌اند را به حساب حضرات از ما بهتران بگذارند. چه کسانی اسلحه بدست در خیابانهای تهران با باقیمانده نیروی ارتش مصاف دادند؟ چه کسانی در شب‌های پایان بهمن ماه از شهرهای ایران محافظت کردند؟ خود زحمتکشان و فقط خود ایشان.

کمیته‌های محله‌ها را بدل به کمیته‌های امام و مملو از ساواکی کردند. مردم را با هزار وعده و تهدید خلع سلاح کردند. کوشیدند دو هفته پس از آنکه خیابانهای تهران و شهرهای ایران از نعره «ایران را سراسر سیاهل می‌کنیم» پر شده بود شعار «یا روسی یا توسی» بدهند. هنوز با این همه دوز و کلک پیروز نشده‌اند. زیرا که زحمتکشان ایران در میدان مبارزه باقی مانده‌اند و انقلاب سوم ایران در تداوم است.

سخنی با خوانندگان

● کارگر سوسیالیست از این پس بطور مرتب ماهانه در شانزده صفحه انتشار می‌یابد. اما، با فشرده کردن مقالات کوشش می‌شود حجم مطالب به مانند سابق حفظ گردد. این تغییر به منظور صرفه جویی در چاپ و توزیع (به ویژه برای ارسال نشریه به ایران)، صورت می‌گیرد.

● مقالات «یادداشت‌هایی در بارهٔ انترناسیونالیزم» و بررسی نظریات «سمیر امین» در شماره‌های آتی ادامه خواهند یافت.

نامه‌های زیر رسیدند:

- جمعیت انقلابی زنان افغانستان - جزوات درخواستی ارسال گردید.
- رفیق داد. (آلمان) نامه اخیر شما و اعلامیه‌ها رسیدند، اما نامه ۲۰ ژانویه شما و لیست جزوات درخواستی به ما نرسیده است.
- رفیق الف (فنلاند) - نامه شما رسید ارتباط تلفنی خواهیم گرفت.
- رفیق ش (هلند) - جزوات درخواستی ارسال گردید.
- رفیق کریم (آلمان) - نامه شما دریافت شد در انتظار مقاله شما خواهیم بود.
- انتشارات شبلیه - نامه شما دریافت شد.

دوستان گرامی، مبالغ زیر بابت حق اشتراک نشریه، جزوات درخواستی و کمک مالی رسیدند متشکریم:

- سارا (سوئد) ۲۰۰ کرون
- الف (لندن) ۵۲ پوند
- م. (اتریش) ۶۰ مارک
- الف. (فنلاند) ۲۰ دلار
- داد. (آلمان) ۲۰ مارک
- ب. (هلند) ۲۵ گیلدر
- ع. (هلند) ۱۰ گیلدر
- ف. (هلند) ۷۵ گیلدر
- ش. (هلند) ۲۵ گیلدر
- ر. (آمریکا) ۵۰ دلار

درخواست کمک مالی

● رفقا و دوستان خواننده، کارگر سوسیالیست از هیچ منبعی، به جز طرفداران و خوانندگان این نشریه، کمک دریافت نمی‌کند. چنانچه با خطوط عمومی این نشریه توافق داشته و یا خواهان تداوم انتشار آن هستید، برای انتشار مرتب آن به ما کمک مالی کنید. همچنین تقاضا می‌شود که حق اشتراک نشریه را سر موعد پرداخت نمایید. با تشکر.

هیئت مسئولان

خرده بورژواکه با نام «مارکسیزم» و «کمونیزم» ظاهر گشته و جنبش را به انحراف کشانده‌اند، امروز نیروهای چپ انقلابی در میان پیشروی کارگری از اعتبار لازم برای تدارک انقلاب برخوردار نیستند.

از اینرو نیز اهمیت تشکیل یک «جبهه ضد سرمایه‌داری»، مرکب از سوسیالیست‌های انقلابی (آنان که در گفتار و کردار از نظریات استالینیستی و خرده بورژوازی برش قاطع کرده‌اند)، دو چندان می‌شود.

دیگر باید روشن شده باشد که هیچ نیرویی نه به تنهایی و نه بدون دخالت در جنبش کارگری و کسب اعتبار و اعتماد در میان پیشروی کارگری، قادر به تحقق امر انقلاب آتی ایران نمی‌باشد. ساختن یک حزب پیشاز انقلابی سراسری در ایران امری است که بایستی که نه از «بالا» توسط یک یا چند سازمان، بلکه از «پایین» توسط گرایش‌های انقلابی همراه با پیشروی کارگری تدارک دیده شود.

به اعتقاد ما امروز ضرورت تدارک چنین حزبی فرارسیده و سازمان‌های انقلابی با احساس مسئولیت و توجه به منافع کل جنبش کارگری بایستی در تدارک چنین تشکیلی گام‌های مؤثر بردارند.

امروز نیروهای مدافع طبقه کارگر باید از «لاک» های خود خارج شده و متحداً جبهه ضد سرمایه‌داری را تقویت کنند. مبارزه مشترک در دفاع از کارگران و زحمتکشان ایران، ایجاد شبکه‌های آموزشی برای تدارک پیشروی کارگری در راستای انقلاب آتی و تدارک تشکیلاتی برای وجود آوردن یک حزب پیشاز انقلابی سراسری، به یکی از وظایف مرکزی هر گرایش انقلابی تبدیل شده است.

چنین جبهه ضد سرمایه‌داری نیز می‌تواند در سطح منطقه تحقق پذیرد. امروز بیش از هر زمان ضرورت ایجاد یک «فدراسیون سوسیالیستی» مرکب از کلیه نیروهای انقلابی و ضد سرمایه‌داری منطقه (آنان که از نظریات ملی‌گرایانه و غیر سوسیالیستی برش کرده‌اند)، احساس می‌شود. نیروهایی که از در سازش با دولت‌های سرمایه‌داری منطقه بر نیامده و توهم به دولت‌های مرکزی را در میان مردم زحمتکش ایجاد نکرده؛ جریان‌هایی که هیچ‌گونه توهم به امپریالیزم و متحدان آن در منطقه نداشته و به طور سیستماتیک به مبارزات ضد سرمایه‌داری و تبلیغ سوسیالیزم دست زده‌اند، و سازمان‌هایی که خواهان وحدت مردم زحمتکش منطقه با کل کارگران کشورهای مجاور هستند، از پایه‌های اصلی این «فدراسیون سوسیالیستی» محسوب می‌شوند.

با امید به پیروزی کارگران و زحمتکشان ایران و منطقه علیه کلیه رژیم‌های سرمایه‌داری حاکم.

● سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری ایران!

● زنده باد انقلاب کارگری سوسیالیستی!

● پیش به سوی تشکیل

حزب پیشاز انقلابی سراسری!

● پیش به سوی تشکیل «فدراسیون

سوسیالیستی» در کردستان!

هیئت مسئولان

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

پیام زیر در جلسه ۱۴ فوریه ۱۹۹۸، سالروز تأسیس کومله در هلند که با شرکت در حدود ۳۰۰ نفر صورت پذیرفت، توسط یکی از رفقای «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» قرائت شد.

بادرود به رفقای کومله

سالگرد تأسیس کومله را به شما رفقای مبارز تبریک گفته و آرزوی موفقیت برایتان می‌کنیم.

تأثیرات مبارزات شما در منطقه کردستان طی سال‌های گذشته چشمگیر بوده و اثرات خود را در مبارزات کلیه زحمتکشان ایران گذاشته است.

سالگرد تأسیس سازمان شما امسال مترادف است با وقایع مهمی در ایران. در این روزها ما شاهد گسترش و تداوم مبارزه طبقه کارگر در ایران هستیم. اعتصاب‌های کارگری به ویژه اعتصاب اخیر کارگران کش ملی، و مقاومت جوانان و زنان ایران علیه رژیم آخوندی سرمایه‌داری حاکم بر ایران، نمایانگر مرحله نوینی از مبارزات زحمتکشان علیه دولت سرمایه‌داری است.

همراه با مبارزات و مقاومت‌های کارگران، جوانان و زنان و ملیت‌های تحت ستم ایران، ما شاهد جبهه‌بندی‌های نوینی نیز در درون هیئت حاکم و بخشی از اپوزیسیون می‌باشیم. امروز در ایران بحث پیرامون «جامعه دینی» و «جامعه مدنی» صورت گرفته است. رئیس جمهور نوین رژیم از احساسات ضد استبدادی مردم استفاده و خود را مدافع «جامعه مدنی» نشان می‌دهد.

اپوزیسیون «راست» که سال‌ها در انتظار وقوع چنین فرصتی روزشماری می‌کرد، از مدافعان پروپاقرص «رئیس جمهور جمهوری اسلامی» شده است. اپوزیسیون «میانه» نیز پس از فروپاشی شوروی، که از معرکه عقب افتاده بود، از این فرصت «طلایی» استفاده کرده که به نحوی از انحاء خود را در خدمت رئیس جمهور قرار داده و «جایگاهی» برای خود دست و پا کند.

اما بر خلاف این دو نظریه، برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ، مدافع شق سومی از حکومت، یعنی «حکومت کارگری» اند. زیرا که از دیدگاه کارگران و زحمتکشان میان «جامعه دینی» و «جامعه مدنی» تفاوت کیفی وجود ندارد. اینها هر دو خواهان حفظ مالکیت خصوصی و استثمار مضاعف کارگران هستند.

تنها راه آغاز حل مسائل سیاسی و اقتصادی (مانند رفع مسئله بیکاری، راه اندازی چرخ‌های صنایع و غیره)، سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری آخوندی (چه مدافعان «جامعه دینی» و چه طرفداران «جامعه مدنی») است. کارگران پیشروی ایران، هم «تجربه» و هم «توان» تشکیل یک حکومت کارگری را دارند.

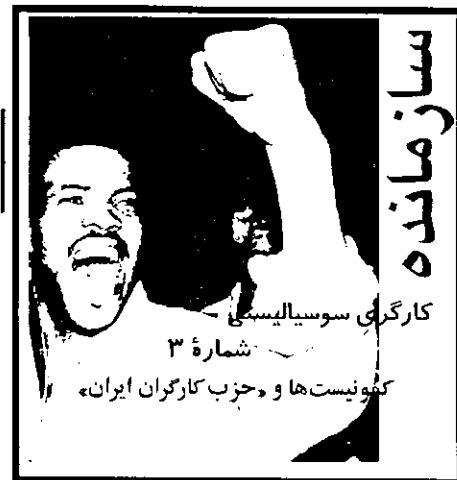
از اینرو زمان آن فرا رسیده است که مدافعان کارگران و زحمتکشان ایران، به ایجاد یک جبهه «کارگری - سوسیالیستی» علیه نظام سرمایه‌داری ایران مبادرت کنند.

متأسفانه به علت خیانت‌های نیروهای اصلاح‌گرای استالینیست و ندانم‌کاری گرایش‌های

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts EN6 1LE, England.

Email: KARGAR2000@aol.com پست الکترونیکی

http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm: آترنت



«خانه کارگر» اقدام به تشکیل «حزب کارگران ایران» کرده است. آیا شرکت کارگران سوسیالیست در این نهاد بلا ایراد است؟

در این امر تردیدی نیست که کارگران سوسیالیست بایستی خود را از هیچ گونه «تجمع» کارگری منزوی نکنند. شرکت در هر تجمع کارگری واقعی، به شرط اینکه «مستقل» از رژیم باشد و «حق بیان» رعایت شود، نه تنها بلا ایراد نیست بلکه ضروری نیز هست. کارگران سوسیالیست بایستی از هر پلاتفرمی برای ارائه نظریات خود، مبنی بر دفاع از حقوق ابتدایی و پایه‌ای کارگران، استفاده کنند. اما، در مورد تشکیل «حزب کارگران ایران» چند نکته قابل ذکر است.

اول، باید برای شرکت‌کنندگان روشن باشد که تشکیل این حزب توسط چه کسانی و با چه اهدافی صورت می‌گیرد. واضح است که این حزب توسط کارگران تشکیل نگشته، بلکه توسط خود رژیم علم شده است. و بدیهی است که هدف اصلی تشکیل چنین حزبی، بر خلاف نامش، برای ایجاد یک شکل کارگری و پیشبرد منافع طبقه کارگر نیست. اگر چنین بود، رژیم در ابتدا می‌بایستی تشکلهای مستقل کارگری (اتحادیه‌ها و سندیکاها و کمیته‌های کارخانه و غیره) و حزب‌های متفاوت و سیاسی و مخالفان نظام را آزاد اعلام می‌کرد. و مهم‌تر از اینها، حق اعتصاب، حق بیان، حق تجمع و حق نشر عقاید مخالف نظریات رژیم را نیز آزاد می‌گذاشت. اما، چنین اقداماتی صورت نپذیرفته است.

کارگران ایران نه تنها از هیچ حقی برخوردار نیستند، که هنوز برای انجام اعتراض‌های جزئی در مقابل اجحافات مدیران کارخانه و دولت، دستگیر، زندان و حتی اعدام می‌گردند.

بدیهی است که هدف اصلی تأسیس حزب مذکور جنبه تبلیغاتی دارد. رژیم سرمایه‌داری آخوندی که در بن بست اقتصادی و سیاسی قرار گرفته، برای برون رفت از بحران خود، بیشتر از پیش متوسل به بانک‌های بین‌المللی و

دمکراتیک کارگران (حق بیان، آزادی قلم، حق اعتصاب، حق تجمع، ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و غیره) دفاع کند؟ و یا اعضای آن بایستی گوش به فرمان رؤسای «خانه کارگر» باشند؟

چهارم، شرکت کارگران در حزب‌های ساخته شده توسط رژیم، در صورت ضرورت، بایستی با پشتوانه محکمی صورت گیرد. به سخن دیگر، کارگران پیشرو و سوسیالیست با حفظ هسته مستقل مخفی خود، رعایت اکید مسایل امنیتی و بدون داشتن کوچکترین توهمی به قول و قرارهای نهادهای رژیم، می‌توانند در چنین نهادی شرکت مشروط داشته باشند. شرایط «حداقل» شرکت از قوای زیرند:

۱- حزب مذکور باید نهادی «مستقل» از رژیم و نهادهای آن باشد. چنانچه قرار باشد که رؤسای «خانه کارگر» «همه کار» و کارگران پیشرو «هیچ کار» باشند، شرکت در این نهاد باید از ابتدا تحریم گردد. رژیم بنا بر ادعای خود یک رژیم سرمایه‌داری است و نمی‌تواند حافظ منافع کارگران باشد. «خانه کارگر» نیز نهادی است که در دست دولت است. بنابراین «حزب کارگران» برای حفظ منافع کارگران از هر نهادی که مستقیم یا غیر مستقیم مربوط به دولت سرمایه‌داران است، باید جدا و مستقل باشد.

۲- در عمل باید اثبات گردد که حداقل بخشی از کارگران مستقل از رژیم در چنین تجمعی شرکت فعال می‌کنند. چنانچه کارگران پیشرو از ابتدا به ماهیت این حزب پی برده و عملاً شرکت در آن را تحریم کنند، نیازی به شرکت کارگران سوسیالیست در چنین نهادی نیست. زیرا که هدف اصلی دخالت کارگران سوسیالیست تبلیغ و ترویج در درون کارگران پیشرو و آماده‌سازی خود و سایر کارگران برای سرنگونی رژیم و تشکیل حکومت کارگری است و نه همکاری با جاسوسان رژیم.

۳- این حزب باید از دمکراسی درونی برخوردار باشد. کارگران مخالف رژیم باید قادر باشند که نظریات خود را به هر شکلی که خود لازم تشخیص دهند، ابراز کنند. کلیه ابزار تبلیغاتی حزب باید در اختیار مستقیم نمایندگان کارگران باشد. اگر قرار باشد که عقاید و نظریات کارگران سانسور گردد، همان بهتر که این نهاد، از ابتدا به خاک سپرده شود. ■

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

۲۲ بهمن ۱۳۷۶

دولت‌های غربی شده و از آنها وام‌های کلان دریافت کرده است. جلب رضایت دولت‌های و بانک غربی، لازمه‌اش یک ظاهر سازی سیاسی است. رژیم باید به غرض اثبات کند که در درون ایران، حد اقل در ظاهر، «دمکراسی» و «آزادی» وجود دارد. سیاست‌های اخیر خاتمی مبنی بر تشکیل «احزاب» متفاوت (حزب همبستگی ایران اسلامی، جمعیت مدافعین جامعه مدنی ایران و غیره)، نمودار چنین سیاستی است.

دوم، بورژوازی غرب سنتاً برای تحمیل کارگران و زحمتکشان، حزب‌های رفرمیست و بورژوا را با نام «کارگر»، «سوسیالیست» علم کرده است. برای نمونه می‌توان به حزب «کارگر» در بریتانیا و حزب «سوسیالیست» در فرانسه اشاره کرد. رهبران این حزب‌ها آقایان «تونی بلر» و «لئونل ژوسپین» که ظاهراً طرفدار منافع «کارگران» و «سوسیالیست»‌ها خود را معرفی می‌کنند، از خدمتکاران بورژوازی کشورهای خود هستند. مشی سیاسی و برنامه و عملکرد آنها هیچ تفاوتی با «رقبای» انتخاباتی «راست» و «چپ» آنها، حزب‌های «محافظة کار» بریتانیا و «جمهوری خواه» فرانسه، ندارد. در واقع در برخی از موارد حتی سیاست‌های آنها راست‌تر از حزب‌های «راست سنتی» است.

رژیم ایران نیز که وارد مرحله نوینی از حیات خود شده است، قصد دارد از «تاکتیک»‌های دولت‌های غربی برای تحمیل کارگران استفاده کند. با این تفاوت که در غرب حداقل «دمکراسی بورژوازی» (دمکراسی برای اقلیت جامعه) وجود داشته، در صورتی که در ایران حتی «دمکراسی» برای طرفداران رژیم نیز وجود ندارد - چه رسد به مخالفان! (طبرزدی‌ها، سروش‌ها، یزدی‌ها و غیره همه از طرفداران نظام جمهوری اسلامی‌اند و آنقدر بلا بر سرشان آمده است!)

سوم، سؤالی که برای کارگران سوسیالیست بایستی طرح شود این است که آیا در درون این حزب به اصطلاح کارگری، می‌توان به رژیم و سیاست‌های آن انتقاد کرد؟ و در مورد آن انتقادات اقداماتی انجام داد؟ آیا در چنین حزبی آزادی بیان وجود دارد؟ چنانچه کارگرانی با سیاست‌های هردو باند حاکم (طرفداران جامعه دینی و مدنی) مخالف باشند، می‌توانند نظریات خود را در حزب و رسانه‌های جمعی منعکس کرده و پیرامون آن نظریات تبلیغ کنند؟ آیا این حزب کانونی برای جاسوسان و خبرچین‌های رژیم به منظور شناسایی مبارزان کارگری نیست؟ آیا چنین حزبی قادر است که از حقوق

